

السلامة للرحمة

٢



تفسیر سورہ ہمزہ

(سرانجام ہمز توحید و اولیاء الہی)

سید محمد مہدی میرباقری



گفتارهای موضوعی ۲۱ - تفسیر سوره همزه

نام کتاب: تفسیر سوره همزه (سرانجام همز توحید و اولیاء الهی)

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

تعداد جلسات: چهار گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت



فهرت

گفتار اول: تحلیل همزولمز و رابطه آن با تهدیدهای الهی

(رویکرد اول و دوم در سوره همزه) ۸

۱. اشاره‌ای به فضیلت سوره و شأن نزول آن..... ۹

۲. مروری بر محتوای سوره..... ۱۲

۳. مروری بر بیان علامه طباطبایی در تفسیر سوره..... ۲۱

۱-۳. اعتماد به امکانات، ریشه جمع اموال و همزولمز دیگران ۲۲

۲-۳. تهدید همّازین و لمّازین به ستون‌های کشیده آتشی در بسته ۲۹

۴. مروری بر بیان دوم در تفسیر سوره..... ۳۴

۱-۴. صفات باطنی و امکانات ظاهری، مبدأ گسستگی رابطه‌ها و

عیب‌جویی..... ۳۴

۲-۴. توقع از امکانات و تعلق به آن‌ها، مبدأ رنج‌های انسان..... ۳۷

۳-۴. تناسب عذاب اخروی همّازین با تعلقات و رنج‌های آن‌ها در

دنیا..... ۴۱

گفتار دوم: مقیاس همزولمز (مقدمات رویکرد سوم) ۴۶

۱. جمع‌بندی بیان علامه طباطبایی (تحلیل همزولمز و سرانجام آن) ۵۰
۲. تکمیل و جمع‌بندی بیان دوم (تحلیل همزولمز و تناسب آن با تهدیدهای الهی) ۵۴
- ۲-۱. فروریختن ستون‌های جامعه با همزولمز ۵۵
- ۲-۲. ناسب عذاب الهی با همزولمز ۵۷
۳. مقدمه ورود به بیان سوم: تفاوت اقدام، اشاعه و اقامه ۶۱
- ۳-۱. همزولمز و تغییر زیباشناسی جامعه، مقدمه اقامه اجتماعی ۶۲
- ۳-۲. ولات کفر، محور همزولمز اجتماعی و تغییر ارزش‌های جامعه ۷۰
- ۳-۳. امکانات مادی، تکیه‌گاه ولات جور در تحقیر و تجلیل اجتماعی ۷۷
- ۳-۴. سوره همزه، تصویری از تلاش فراعنه تاریخ در همزولمز توحید و اقامه کفر ۸۱

گفتار سوم: موضوع همز و لمز (رویکرد سوم) ۸۶

۱. اولیاء الهی و دستگاه توحید، موضوع همزولمز در سوره همزه ۸۷
- ۱-۱. نبی اکرم ﷺ، مبدأ همه خیرات و صفات حمیده ۸۸
- ۱-۲. حسن ظن به خدای متعال و اقرار به مقامات اولیاء الهی، راه وصول به همه خیرات و صفات حمیده ۹۲

- ۳-۱. سوء ظن به خدای متعال و اولیاء الهی و عداوت با ایشان،
 مبدأ همه صفات رذیله و محرومیت از رحمت الهی..... ۱۰۱
- ۴-۱. تلاش شیطان برای ایجاد عداوت و بدبینی نسبت به خدای
 متعال و اولیاء الهی..... ۱۰۶
۲. همز اولیاء الهی در مقیاس جامعه و با محوریت ولات اجتماعی ۱۰۷
۳. همز و نفخ و نفث، سه اقدام شیطان برای جداسازی عباد از جبهه
 اولیاء الهی..... ۱۱۳
- ۳-۱. تفسیر همزه به القاء عداوت اولیاء الهی و دوستان ایشان ۱۱۵
- ۳-۲. تفسیر نفخ به بدل سازی برای اولیاء الهی..... ۱۲۱
- ۳-۳. تفسیر نفث به القاء نسخه شفا بخشی غیر از التجاء به
 معصومین ^{علیهم السلام}..... ۱۲۷

گفتار چهارم: شرح روایات پیرامون همز و لمز (ادله رویکرد
 سوم) ۱۲۸

۱. تقابل دو جبهه حامدین و هامزین با محوریت پرچم داران جبهه
 حق و باطل..... ۱۲۹
۲. القاء عداوت، بدل سازی و ارائه نسخه شفا بخش، سه اقدام شیطان
 در تقابل با جبهه حامدین..... ۱۳۲
۳. تفسیر همز و لمز در مقیاس همز اولیاء الهی و غضب مقام خلافت
 و سرپرستی جامعه..... ۱۳۶

۴. ولات کفر، اساس همزولمز نسبت به دستگاه توحید ۱۳۸
۵. تفکیک جبهه هامزین از مؤمنین مبتلا به همز ۱۴۲
۶. حقارت جبهه هامزین در دستگاه حضرت حق ۱۴۵



گفتار اول

تحلیل همزومنز

ورابطہ آن با تہدیدہاے الہی

(رویکرد اول و دوم در — ورہ همزہ)

۱. اشاره به فضیلت سوره و شأن نزول آن

این سوره مبارکه، از سُورَ مکی است و برای تلاوت و اُنس با آن، فضائل فراوانی ذکر شده است. یکی از فضائلی که برای تلاوت این سوره - در مجمع البیان مرحوم طبرسی (ره) - نقل شده این است که از وجود مقدس رسول الله ﷺ روایت شده اگر کسی این سوره را تلاوت کند و با این سوره مأنوس باشد، خداوند متعال در مقابل هر کسی که نبی اکرم ﷺ را همز و لَمز کرده و از ایشان عیب - جویی کرده و به حضرت طعنه زده، ده حسنه به او می -

دهد؛^۱ کأنه نوعی تبری از دشمنانی است که حضرت را همز و لمز کردند؛ این روایت در معناکردن سوره خیلی دخیل است.

شأن نزول این سوره را، که مناسبت نزول این سوره بوده، این طور بیان فرموده‌اند که بعضی از سران کفار و قریش، وجود مقدس نبی اکرم^ﷺ را در پشت سر و پیش رو، موجب عیب‌جویی و طعن و همز و لمز قرار می‌دادند؛ یعنی با قول و عمل و به‌هر نحوی حضرت را مورد اهانت و تحقیر قرار می‌دادند. این سوره در پاسخ به آن‌ها نازل شده است.^۲ البته مکرر عرض کرده‌ایم که شأن نزول آیات و سور، معنای آیه

۱. «فی حَدِیثِ أبی: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ مِنْ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ اسْتَهْزَأَ بِمُحَمَّدٍ^ﷺ وَ أَصْحَابِهِ»؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۶؛ [مضمون این حدیث در دیگر منابع از رسول خدا^ﷺ نقل شده است، از جمله: المصباح للکفعمی، ص ۴۵۲].

۲. رجوع شود به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۰، «بحث روایی».

را محدود نمی‌کند؛^۱ ولی می‌تواند از قرائنی باشد که در فهم آیه و سوره کمک کند؛ لذا عرض کردیم از نظر روایات، قرآن «يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» است؛^۲ قرآن هر روز تأویلی دارد و این تأویل غیر از تأویل دیروز است. همین‌طور که ائمه^{علیهم‌السلام} فرموده‌اند، قرآن مثل خورشید است که هر روز طلوع جدیدی دارد؛ ولو اینکه یک خورشید بیشتر نیست ولی طلوع‌های متعدد دارد؛ قرآن هم تأویل‌های متعدد دارد. [پس نباید سوره را محدود به شأن نزول کنیم]؛ به-خصوص این تأویل‌ها و مصادیقی که هر روز برای آیات و

۱. برخی از روایات این باب، در گفتار سوم سوره مبارکه تکوین گذشت.

۲. «عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ هَذِهِ الرُّوَايَةِ: مَا مِنْ الْقُرْآنِ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؟ فَقَالَ: ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كَمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ؛ بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

سور پیدا می شود، نمی توانند مانع تأویل های قبلی باشند و همین طور تأویل های قبلی نمی توانند مانع تأویل های بعدی باشند؛ ولی این شأن نزول هم گویاست که مقیاس همز و لمز و عیب جویی و طعنه و ایرادگیری ها، خود شخص نبی - اکرم ﷺ و سران قریش هستند.

۲. مروءے بر محتوای سوره

به روال معمول، اول نظر علامه بزرگوار علامه طباطبائی (ره) را - که شاید از نظر همگان بهترین تفسیر یا لااقل تفسیر قابل قبولی در میان تفاسیر است - تقدیم می کنیم. این سوره طبیعتاً لغات سنگینی دارد و بزرگان هم [درباره آن] بحث های لغوی فراوانی کرده اند، به خصوص کسانی که اهل دقت در لغت بودند، مثل علامه مصطفوی (ره)^۱ و

۱. رجوع شود به: علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

قبل از ایشان هم دیگران.^۱ من نمی‌خواهم زیاد به آنها پردازم؛ چون اقتضاء این برنامه نیست.

یکی از لغات این سوره، همز و لمز است؛ ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾. «ویل» از آداتی است که خدای متعال به وسیله آن تهدید می‌کند؛ ترجمه فارسی آن مثلاً «وای» است. یعنی وای بر کسی که اهل همز و لمز است؛ ولی در روایات فرموده‌اند که خدای متعال آن کسانی را تهدید به ویل می‌کند که کافر هستند؛^۲ لذا «ویل» در بعضی روایات دیگر به وادی‌ای در جهنم تفسیر شده که اهل آن سال‌ها سقوط می‌کنند ولی هنوز به قعر آن وادی نرسیده‌اند؛^۳ بنابراین فقط یک

۱. از جمله راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن.

۲. «فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) [وَأَنْزَلَ فِي الْكَيْلِ ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ وَ لَمْ يَجْعَلِ الْوَيْلَ لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَمِّيَهُ كَافِرًا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۲.

۳. «وَرَوَى الْخُدْرِيُّ عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ يَهْوِي فِيهِ الْكَافِرُ أَرْبَعِينَ خَرِيفًا قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَ قَعْرَهُ»؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۲.

معنای ظاهری لفظی ندارد که مثلاً آن را یک تهدید ظاهری بگیریم. ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾؛ ویل برای هر هُمزه و لُمزه‌ای. همزه و لمزه، جمع و صیغه مبالغه هستند؛ یعنی کسانی که زیاد اهل همز و لمز هستند یا همز و لمز کردن ملکه آن‌ها شده و عیب‌جویی می‌کنند، طعن می‌زنند و دیگران را تحقیر می‌کنند.

معنای این همز چیست؟ ماده «همز» در لغت به معنای فشار است. بنا به قول لغویین، علت اطلاق «همز» بر کسی که از دیگری عیب‌جویی و غیبت کند، این است که با آن ریشه تناسب دارد؛^۱ گویا نوعی فشار روانی و روحی به طرف مقابل خود وارد می‌آورد. پس همز یعنی عیب‌جویی - کردن، منتهی عیب‌جویی‌ای که واقعاً نارواست؛ یعنی عیبی که در طرف مقابل نیست و انسان آن عیب را می‌گوید و برای او عیبی می‌تراشد و طعنی درست می‌کند، اعم‌از اینکه این عیب و طعن در حضور شخص باشد یا در پشت سر

۱. «الْهَمْزُ كَالْعَصْرِ. يُقَالُ: هَمَزْتُ الشَّيْءَ فِي كَفِّي، وَ مِنْهُ: الْهَمْزُ فِي الْحَرْفِ، وَ هَمْزُ الْإِنْسَانِ: اغْتِيَابُهُ»؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۴۶.

او؛^۱ البته بعضی لغویین معتقدند همز به عیب‌جویی در پشت سر اختصاص دارد، مثل غیبت؛^۲ ولی ممکن است مفهومی عام داشته باشد؛ یعنی هم پشت سر طرف باشد، هم پیش روی او.

آیا همز و لمز با اشاره و کنایه و حرکات دست و صورت و افعال و رفتار و امثال این‌هاست، یا باید صریح لفظی باشد؟ همه این‌ها مشمول همز است؛ همزه تمام این‌ها را دربرمی‌گیرد؛ لمز هم همین‌طور شبیه همز است. البته تفاوتی بین همز و لمز ذکر کرده‌اند؛ به‌خصوص آنجا که این‌گونه لغات - که معانی‌شان به هم شبیه است - دنبال هم تکرار می‌شوند، [این تکرار] حتماً ناظر به آن نقطه اختلاف است. بعضی از لغویین معتقدند تفاوت همز و لمز در این است که همز عیب‌جویی پشت سر است و لمز عیب‌جویی

۱. «أی من یكون فی مقام التعیب المطلق بکلام أو إشارة أو غمز أو عمل فی غیبه أو حضره ما لم یبلغ شدّة و قوّه»؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۸۲.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۴۶.

پیش رو است.^۱ بعضی گفته‌اند که همز عیب‌جویی به زبان و صریح است و لَمَز عیب‌جویی با ایماء و اشاره و کنایه و شبیه کارهای هنری است.^۲ بعضی هم مثل مرحوم علامه مصطفوی (ره) تفاوت این دو را در شدت و ضعف می‌دانند؛^۳ یعنی لَمَز، به لحاظ لغوی و حروفی که در آن به کار رفته، نوعی شدت و غلظت در عیب‌جویی و ایرادگیری دارد؛ یعنی عیب‌جویی‌هایی که اساسی و بنیان‌کن هستند و عمدتاً هم ناظر به عیب‌جویی در حضور طرف است؛ این

۱. «الْهَمَازُ وَ الْهُمَزَةُ: مَنْ يَهْمِزُ أَخَاهُ فِي قَفَاهُ مِنْ خَلْفِهِ بَعِيبٍ. وَ الْلَمَزَةُ: فِي الْاسْتِقْبَالِ»؛ کتاب العین، ج ۴، ص ۱۷.
۲. «و اللَّمَزُ: الْعِيبُ فِي الْوَجْهِ، وَ أَصْلُهُ الْإِشَارَةُ بِالْعَيْنِ وَ الرَّأْسِ وَ الشَّفَةِ مَعَ كَلَامٍ خَفِيٍّ»؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۴۰۶.
۳. «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ التَّعْيِيبُ وَ النِّقْصُ الضَّعِيفُ، كَمَا أَنَّ اللَّمَزَ هُوَ تَعْيِيبٌ وَ تَضْعِيفٌ قَوِيٌّ شَدِيدٌ. وَ هَذَا الْمَعْنَى إِنَّمَا يَسْتَفَادُ مِنْ حَرْفِ الْهَاءِ فَإِنَّهُ مِنْ حُرُوفِ الْهَمْسِ وَ الرِّخَاوَةِ وَ الصَّمْتِ وَ الْخَفَاءِ. بِخِلَافِ اللَّامِ فَإِنَّهُ مِنْ حُرُوفِ الْجَهْرِ بَيْنَ الشَّدَّةِ وَ الرِّخَاوَةِ وَ الْانْحِرَافِ وَ الزَّلْقِ»؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۸۲.

تفاوتی است که ایشان [بین این دو] گذاشتند. علی‌ای حال همز و لمز به معنای عیب‌جویی به ناحق و طعنه‌زدن و عیب درست کردن برای دیگران است، چه در حضور و چه در پشت سر، با فعل و قول و اشاره و کنایه؛ مجموع آیه این را نشان می‌دهد و این نوع عیب‌جویی‌ها در این سوره مورد مذمت قرار گرفته است.

﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾. این «هُمَزُهُ لَمْزُهُ» - کسی که زیاد عیب‌جویی می‌کند [و این صفت] ملکه‌اش شده و دأب او این است که عیب‌جویی و همز و لمز کند - خصوصیتش این است که ﴿جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾؛ مال فراوان و امکانات و قدرت و ثروت و صنعتی جمع کرده است (انواع مختلف مقدوراتی را که انسان‌ها جمع می‌کنند، دیده‌اید)؛ امکاناتی را برای خود فراهم کرده است، ﴿وَعَدَّدَهُ﴾؛ این‌ها را مورد شمارش قرار داده، به آن‌ها اعتماد و اتکاء می‌کند و آن‌ها را دائماً مورد احصاء قرار می‌دهد. لغویین دقیق «عدّ» را به جمع‌آوری‌ای که همراه با احاطه و احصاء و... باشد، معنا

کرده‌اند؛^۱ منظور شمارش و احاطه علمی است؛ دائماً شمارش می‌کند [تا] تحت احاطه علمی خودش قرار بدهد؛ یعنی گردآوری‌ای که همراه با این خصوصیت است. ﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾؛ مال و امکانات و قدرت و ثروتی را فراهم کرده است (انواع مختلف قدرت از دام تا صنعت و امثال این‌ها)؛ امکاناتی را برای خودش فراهم کرده و به این-ها تکیه می‌کند، ﴿وَعَدَّدَهُ﴾.

بعد ﴿يَحْسَبُ﴾؛ محاسبه‌ای برایش پیدا شده است. محاسبه یعنی حساب و کتابی که همراه با دقت و ضبط و امثال این‌هاست؛ انسان نوعی احاطه پیدا می‌کند و می‌خواهد

۱. «و التحقيق أَنَّ الأصل الواحد في المادَّة: هو إحصاء مع جمع، و بهذين القيدین تفترق عن موادَّ الحصى، الحسب، و غیرهما. و يدلُّ علی هذا ذکرها فی مقابلة مادَّة الإحصاء و الحسب، كما فی: ﴿وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ﴾، ﴿وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾، ﴿لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا﴾؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۵۰.

مورد اختبار و امتحان قرار بدهد.^۱ ﴿يَحْسَبُ﴾ یعنی محاسبات دقیقش او را به اینجا رسانده که ﴿أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾؛ این امکاناتی که به آنها تکیه می‌کند، از پیش، او را ثابت و خالد و جاودان کرده است. این‌طور به این امکانات و مال اعتماد پیدا کرده است. بنابراین «هُمَزُهُ لَمْزُهُ» چنین آدمی است.

﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ خدای متعال می‌فرماید: خیر، این محاسبه غلط است. این امکانات موجب خلود انسان نمی‌شود. این انسان ارتباطش با این جهان قطع می‌شود؛ ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. «نبذ» به معنای طردکردنی است که همراه با تحقیر باشد؛ به معنای «دورانداختن» است؛ دورانداختن طردی است که با بی‌اعتنایی باشد.^۲ گاهی خدای

۱. «و التحقيق أَنَّ الأصل الواحد في هذه المادة: هو الإشراف و الاطلاع بقصد الاختبار، و النظر و الدقة بقصد السبر و الطلب، و يعبر عنه بالفارسيَّة بكلمة (رسیدگی)»؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲. «النَّبَذُ: إلقاء الشيء و طرحه لقلَّة الاعتداد به، و لذلك يقال: نَبَذَتْهُ نَبَذَ النَّعْلُ الخلق»؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۸۸.

متعال کسی را در عذاب می برد ولی تحقیرش نمی کند و می خواهد تطهیرش کند؛ این ها این طوری نیستند؛ ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ با تحقیر و با بی اعتنایی کامل در حطمه طرد می شوند.

حطمه یکی از اسامی جهنم و از ماده حطم به معنای شکستن است. گویا همه ارکان وجودی ظاهری و باطنی انسان را درهم می ریزد؛ ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ﴾. خدای متعال در باب حطمه تعبیری دارد که علامت نوعی بزرگی و پیچیدگی است: ﴿وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمَوْقِدَةُ﴾؛ آتشی است که خدای متعال آن را برافروخته است؛ ﴿نَارُ اللَّهِ﴾ است که برافروخته شده هم هست. ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ﴾؛ این آتش بر فؤاد و جان انسان ها طلوع کرده، نوعی احاطه پیدا می کن. ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾؛ این آتش، آتش در بسته ای است که مُطَبَّق است و امکان نجات و فرار و خروج از آن نیست. ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ در ستون های

کشیده شده و برافراشته شده‌ای [است]. این، ترجمه ابتدایی و ظاهری آیه است.

۳. مروءه بر بیان علامه طباطبای در تفسیر —وره

از نظر مرحوم علامه طباطبائی بزرگوار (ره)، کسانی که به امکانات مادی دلبستگی پیدا می‌کنند و این اموال را جمع می‌کنند و به آن اعتماد می‌کنند و همین جمع‌آوری امکانات، موجب نوعی غرور و استکبار آن‌ها بر بندگان خدا و تحقیر دیگران می‌شود و از پایگاه امکاناتی که دارند، به تحقیر دیگران می‌پردازند و همز و لمز و توهین می‌کنند، توسط این سوره تهدید می‌شوند و این تهدید هم بسیار سنگین است؛ این معنای کلی سوره است.^۱

۱. «وعید شدید للمغرمين بجمع المال المستعيلين به على الناس المستكبرين عليهم فيزرون بهم و يعيرونهم بما ليس بعيب، و السورة مكية»؛ الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۸.

می‌کنند و مورد محاسبه و شمارش قرار می‌دهند و دائم [مشغول] جمع‌بندیِ این امکانات مادی هستند. [می‌دانید که] آن مقدار از امکانات مادی که انسان برای خودش هزینه می‌کند، مال اوست و مابقی دیگر مال او نیست. اگر انسان دنبال امکانات مادی رفت، [مادی‌خواهی و مادی‌پرستی] تبدیل به اخلاق حرص و بخل شده و طبیعتاً به تجمیع این امکانات منتهی می‌شود. گاهی انسان به دنبال امکاناتی که دارد غافل است؛ تجمیع این امکانات، همراه با احاطه و محاسبه و شمارش، کم‌کم حالتی در انسان ایجاد می‌کند که به این امکانات اعتماد کند؛ این انسانی که هیچ پایگاه ثبات و قراری ندارد، [به همین امکانات انباشته اعتماد می‌کند]. می‌دانید که ما دائماً در حال فناء هستیم؛ دائماً در حال موت هستیم؛ ﴿يُحْيِي وَ يُمِيتُ﴾؛^۱ لحظه‌های ما علی‌الدوام، لحظه موت و احیاء است. آدمی که دائماً در حال فناء است، برای حیات و خلود خود دنبال تکیه‌گاه

۱. ﴿وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره مؤمنون، آیه ۸۰.

می‌گردد. وقتی امکانات را جمع کرد و دائماً محاسبهٔ امکانات کرد و به این امکانات هم بی‌توجه نبود، آرام‌آرام نوعی تکیه‌گاه باطنی برای او پیدا می‌شود؛ احساس می‌کند که این امکانات می‌تواند متکاء او و عامل خلود و جاودانگی او باشد.

تعبیر علامه بزرگوار طباطبائی (ره) این است که این «أَخْلَدَهُ» به معنای «یخلده» است؛ یعنی «يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ يَخْلَدُهُ»؛ چون «يَحْسَبُ» آورده؛^۱ مستمراً این‌طور به‌نظرش می‌آید و محاسباتش او را به اینجا می‌رساند که این مال او را نگه می‌دارد، تکیه‌گاه اوست و جاودانه او را نگه می‌دارد؛ دائماً «يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ يَخْلَدُهُ». البته این بیان ایشان است؛ ولی شاید غیر از این هم معنا شود: محاسباتش به اینجا می‌کشد که این امکانات، از قدیم، پایگاه خلود و ثبات و دوام

۱. «و قوله: ﴿يَحْسَبُ أَنْ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ أي يخلده في الدنيا و يدفع عنه الموت و الفناء فالماضي أريد به المستقبل بقرينه قوله: «يَحْسَبُ»؛
الميزان في تفسير القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۹.

او بوده است ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾؛ دائماً این محاسبه را می‌کند. در محاسباتش به این نتیجه می‌رسد که این امکانات از قبل، مبدأ ثبات و استقرار و خلود اوست؛ خیال می‌کند این امکانات مادی، می‌توانند او را نگه دارند، نگهبان او و عامل خلود او هستند و جلوی فنای او را می‌گیرند، درحالی که این‌ها واقعاً از خود آدم فانی‌ترند. اگر این محاسبه در انسان شکل گرفت و در اثر هم‌افزایی مال - جمع و اعداد مال - آرام‌آرام به این محاسبه اشتباه رسید که این مال عامل خلود اوست، از آنجا که میل به خلود دارد جمع مال می‌کند؛ ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾. طبیعتاً انسان فنای خود را نمی‌خواهد و دنبال یک تکیه‌گاه می‌گردد. اگر تکیه‌گاه خود را برای بقاء، امکانات مادی دید، طبیعتی است به دنبال جمع - آوری امکانات می‌رود و طبیعتاً به آن‌ها اعتماد می‌کند و برای آن‌ها حساب باز می‌کند؛ هرچه بیشتر هم تلاش می‌کند تا این امکانات را بیشتر جمع کند و به خلود بیشتری برسد.

پس انسانی که دنبال جمع‌آوری مال است، آرام‌آرام حالت اعتماد به مال پیدا می‌کند و اعتماد به مال هم به یک

نوع جمع‌آوری بیشتر و محاسبه (حساب باز کردن) بیشتر این مال منتهی می‌شود. وقتی این حالت در انسان شکل گرفت - امکاناتی را جمع و به آن تکیه کرد - طبیعی است دیگرانی را که فاقد آن هستند، تحقیر می‌کند. این، مبدأ نوعی تحقیر دیگران می‌شود. همز و لمز و عیب‌جویی نسبت به دیگران، ناشی از ساختن نوعی تکیه‌گاه مادی برای خود و اعتماد به این امکانات است. این، مبدأ تحقیر دیگرانی می‌شود که فاقد این امکانات هستند.

پس سیر از اینجاست؛ اگر کسی احساس کند که مال تکیه‌گاه خلود است و امکانات مادی می‌تواند جلوی زوال و فزونی انسان را بگیرد و تکیه‌گاه بقای انسان است و بعد به او تکیه کرد، طبیعتاً به جمع و إعداد اموال روی می‌آورد؛ وقتی این حالت در انسان پیدا شد، مبدأ همز و لمز دیگران می‌شود. طبیعی است کار چنین آدمی، تحقیر دیگران است. این در دنیای سرمایه‌داری امروز خیلی واضح است؛ صاحبان سرمایه، همه دنیا را تحقیر می‌کنند و تعبیر تحقیرآمیزی نسبت به ملت‌ها دارند؛ مثل توسعه‌یافته و عقب‌افتاده،

پیشرفته و عقب‌افتاده، در حال توسعه؛ از این تعبیرهای کلان گرفته تا تعبیر دیگر. وقتی به کشورهای دیگر می‌روند، حق توحش می‌گیرند. ریشه همه این‌ها در همین جاست؛ به امکانات مادی خود تکیه می‌کنند و بعد دیگران را به فقدان همین امکانات مادی تحقیر می‌کنند؛ البته این امکانات مادی، مناسباتی هم ایجاد می‌کند و طبیعتاً تکنولوژی متناسب با خود و اخلاق و نظم خودش را هم می‌آورد؛ ولی اگر خوب نگاه کنید، سراسر تکیه‌گاه [این نظام سرمایه‌داری] همین امکانات است؛ بعد این امکانات، با مجموعه روابطی که ایجاد می‌کند، مبدأ تحقیر دیگران می‌شود؛ مبدأ همز و لمز می‌شود. بعد عرض می‌کنم که حتی این‌ها به همز و لمز همه حقایق ختم می‌شود. الان در دنیای مدرن، همه مقدسات را تحت عنوان «سنت» تحقیر و همز و لمز هم می‌کنند؛ کارشان [به شکل] صریح و با زبان هنر و ادبیات و شعر و امثال این‌ها، تحقیر - به قول خودشان - ارزش‌های سنتی است؛ دین و بندگی خدا و این‌ها را هم ذیل ارزش‌های سنتی قرار می‌دهند.

در یکی از برنامه‌هایی که در تلویزیون ما پخش می‌شد، من می‌دیدم که گذشته ایران را نشان می‌داد و دائماً [آن را] در مقابل وضعیت تجدد تحقیر می‌کرد؛ البته بعضی چیزهایش هم قابل تحقیر هست؛ چون برخی [از سنت‌ها] هم اساطیر و داستان‌های ساختگی و اوهام است؛ ولی در کنار آن‌ها، ارزش‌های قدسی را هم کاملاً تحقیر می‌کرد (من نمی‌خواهم نام برنامه را ببرم)؛ یعنی در کنار بعضی پندارها و سنت‌های باطل، برخی سنت‌های مذهبی مثل صدقه، توسل، و همه این‌ها را یک‌جا با هم تحقیر می‌کرد.

این، کار دنیای مدرن است که با تکیه به سرمایه، نظامی درست کرده و بعد هم این نظام سرمایه‌سالار، با مناسبات خودش، همه دنیای دیگر را تحقیر می‌کند؛ کسی که به این امکانات مادی تکیه می‌کند [و آنها را ارزش می‌داند]، طبیعی است [هر چیزی در] مقابل این ارزش‌ها، [در دید او] ضدارزش می‌شود و طبیعی است که آن جامعه مقابل، در نگاه این جمع و این جامعه سرمایه‌سالار تحقیر می‌شوند.

۳-۲. تهدید هم‌آزین و ملازین به تون‌ها ع کشیده

آتش در بسته

پس کانه ریشه این همز و لمز از نظر قرآن در اعتماد به امکانات مادی [است] و طبیعتاً به تجمیع آن‌ها و تحقیر و همز و لمز دیگران منتهی می‌شود. خدای متعال برخورد تندی می‌کند و می‌فرماید: اصلاً این‌طور نیست. این آدم-هایی که امکانات را جمع می‌کنند و با اتکاء به آن‌ها دیگران را تحقیر می‌کنند، با خاری در آتشی که همه تار و پود آن‌ها را درهم می‌ریزد و خرد می‌کند [انداخته می‌شوند]؛ ﴿لَيَنْبُذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. مفسرین در این باره نکات دیگری را فرمودند که چون خیلی قابل استناد نیست، عرض نمی‌کنم.

بعد خدای متعال «حطمه» را توضیح می‌دهد و می‌فرماید: آتشی است که از فؤاد انسان‌ها طلوع می‌کند. بزرگان و مفسرین و ارباب معرفت، خیلی این آیه را مورد دقت قرار داده‌اند و معتقدند آن آتش با آتش‌های دنیایی فرق می‌کند. هرچه ما در این عالم می‌بینیم، مثالی است برای حقایق

باطنی تری که در عالم هست. این شمسِ ما مثال است؛ مثال یک شمس حقیقی در عالم است. قمر مثال است، ستاره‌ها مثال هستند. نار هم همین‌طور است؛ این نار مثال است؛ یک نار دیگری هم در عالم هست؛ ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافئِدَةِ﴾. این آتش از ظاهر آشکار می‌شود و رو به باطن می‌سوزاند ولی آن آتش به عکس است؛ نقطه طلوع و ظهورش فؤاد و باطن انسان‌هاست. این فؤاد را هم به معنای قلب و نفس انسان گفته‌اند. این همان دقت‌های لغوی است که در جای خود باید انجام بگیرد. این آتش، آتشی است که از نقطه مُشرَفی بر فؤاد انسان طلوع می‌کند و از آنجا ظاهر می‌شود؛ ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْافئِدَةِ﴾؛ این از باطن شعله‌ور می‌شود و باطن انسان را می‌سوزاند. این چه آتشی است که می‌تواند فؤاد و باطنیات انسان یعنی حقایق نفسانی انسان را بسوزاند؟ کأنه آنجا هم آتشی است از سنخ عالم قلب و فؤاد انسان؛ آن سنخ آتش هم [از مطلعی که در باطن انسان است] طلوع

می‌کند و [بر او] مشرف است و به قلبش احاطه پیدا می‌کند؛^۱ ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْفِتْنَةِ﴾. بعد عجیب‌تر این است که می‌فرماید: ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾؛ این‌ها در محاصره این آتش هستند؛ آتش به این‌ها احاطه دارد و همه راه‌های عبور و گذر از آن هم بسته است.^۲ ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ در بین ستون‌های برافراشته شده است.

۱. «قوله تعالى: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْفِتْنَةِ﴾ إيقاد النار إشعالها و الاطلاع و الطلوع على الشيء الإشراف و الظهور، و الأفئدة جمع فؤاد و هو القلب، و المراد به في القرآن مبدأ الشعور و الفكر من الإنسان و هو النفس الإنسانية. و كان المراد من اطلاعها على الأفئدة أنها تحرق باطن الإنسان كما تحرق ظاهره بخلاف النار الدنيوية التي إنما تحرق الظاهر فقط قال تعالى: ﴿وَقَوَّذُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾؛ الميزان في تفسير القرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۲. «قوله تعالى: ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾ أى مطبقة لا مخرج لهم منها و لا منجا»؛ الميزان في تفسير القرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

علامه بزرگوار طباطبائی (ره) این‌ها را توضیح نداده‌اند. اقوالی نقل می‌کنند و می‌فرمایند: این‌ها «قیل» است؛ خیلی مُعْتَنی به این معانی‌ای که شده نیستند و با «قیل» از کنارش عبور می‌کنند.^۱ این هم سنت ایشان است؛ یکی از خصوصیات تفسیر *المیزان*، که به نسبت زیادی هم ناظر به همان تعهدی است که ایشان در اول تفسیر داده‌اند، این است که [در تفسیر] خیلی با ادبیات دیگران به سراغ قرآن نروند؛ البته روایات را ذکر فرموده‌اند ولی در ادبیات، در خیلی موارد کف نفس می‌کنند؛ یعنی در جاهایی که دیگران با داشتن اطلاعاتی خیلی کمتر از ایشان ترک تازی می‌کنند، ایشان کف نفس کردند، کنترل قلم کردند و هیچ نگفتند؛ این هم جزو کرامات است. من دیده‌ام خیلی جاها دیگرانی که

۱. «قوله تعالى: ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ العمد بفتح الحاء جمع عمود و التمديد مبالغه في المد قيل: هي أوتاد الأطباق التي تطبق على أهل النار، و قيل: عمد ممددة يوثقون فيها مثل المقاطر و هي خشب أو جذوع كبار فيها خروق توضع فيها أرجل المحبوسين من اللصوص و غيرهم، و قيل غير ذلك»؛ *الميزان في تفسیر القرآن*، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

واقعاً مشرف به اطلاعات ایشان نیستند، از همان مقولات، حرف‌های زیادی زده‌اند که خیلی قابل استناد نیست؛ ولی ایشان کف قلم و کف نفس می‌کنند و رد می‌شوند. اینجا هم ایشان رد شدند. این معانی را که دیگران بیان کرده‌اند - مثلاً ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ یعنی ستون‌هایی که بسته می‌شوند و ... - قرآن خیلی واضح توضیح نداده و ایشان هم عبور کرده‌اند.

این نوعی ترجمه برای این سوره مبارکه است. اگر سوره را این‌طور معنا کنید، اجمالش این می‌شود که خدای متعال کسانی را که با اتکاء به امکانات مادی و تجمیع آن دیگران را تحقیر می‌کنند و مورد عیب‌جویی در پشت سر و پیش رو و طعن و لعن و ... قرار می‌دهند، تهدید می‌کند به ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾؛ یعنی با حقارت، وارد این آتش می‌شوند؛ راه‌ها بسته می‌شود و لابه‌لای ستون‌هایی که در این جهنم برپاست به انواع عذاب گرفتار و معذب هستند. این اجمالی از سوره است. تقریر دومی که ممکن است برای سوره وجود داشته باشد را در ادامه عرض می‌کنم.

۴. مروءے بر بیان دوم در تفسیر — و ره

[اما علاوه بر نگاه اول - که از علامه گذشت - نگاه دیگری هم به سوره مبارکه همزه وجود دارد.] که با نگاه اول مشترکات زیادی دارد^۱.

۴-۱. صفات باطنی و امکانات ظاهر، مبدأ گسستگی

رابطه ها و عیب جوئی

این سوره با همز و لمز شروع می شود؛ در باب همز و لمز، دو نکته مورد توجه قرار گرفته است. نکته اول این است که همز و لمز، ناشی از نوعی بُریدن و گسستگی است؛ عیب جوئی و تحقیر و طعنه زدن و غیبت کردن نسبت به جمعی که انسان با آنها پیوند دارد و برای آنها ارزش قائل است و روابط خوبی با آنها دارد، معنا ندارد. اگر آدم عیبی از فرزند خود ببیند، او را همز و لمز نمی کند و

۱. رجوع شود به: علی صفایی، تطهیر با جاری قرآن، ج ۱، ص ۳۹۸-۴۹۲.

معمولاً آن عیب را یا می‌پوشاند، یا دنبال رفع آن برمی‌آید یا توجیه می‌کند. اگر اهل نباشد و نتواند برای اصلاح اقدام کند، لااقل آن را توجیه می‌کند. اگر نتوانست، عیب‌پوشی می‌کند. اینکه کار انسان با یک جمع به همز و لمز می‌کشد، ناشی از بریدگی رابطه‌ها و جدایی است؛ و الا اگر جدایی نباشد، تحقیر و همز و لمز صورت نمی‌گیرد. انسان جمعی را که با آن‌ها پیوند دارد، تحقیر و همز و لمز نمی‌کند؛ این نکته اول.

ریشه این همز و لمز چیست؟ ریشه همز و لمز، یک صفت باطنی و یک امکانات ظاهری است. آن صفت باطنی، تکبر و خودبینی و خود را بزرگ‌دیدن و برای خود شخصیتی جدای از دیگران دانستن است. اینکه انسان خود را تافته جدا بافته بداند، یکی از خصوصیات است که در باطن انسان شکل می‌گیرد. البته وقتی ظاهر شود، به صورت استکبار ظاهر می‌شود؛ این تکبر باطنی انسان، به صورت استکبار و تحقیر ظهور پیدا می‌کند. همچنین یک امکانات بیرونی هم هست؛ این همان اموالی است که ﴿جَمَعَ مَالًا وَ

عَدَّةٌ﴾. این چند صفت وقتی دست به دست هم می دهند، موجب قطع رابطه با دیگران و تحقیر و عیب جویی و همز و لمز نسبت به دیگران می شوند: یکی تکبر و استکبار و دیگری هم امکانات مادی ای که انسان فراهم آورده و به آن - ها تکیه کرده و گمان می کند که این ها می توانند متکای خوبی برای او باشند. البته پیداست که نوع همز و لمز هم متناسب با خودبینی ها و امکاناتی است که او دارد؛ کسانی که فاقد این امکانات هستند، متناسب با او تحقیر می شوند.

عرض کردم که ثروت، تناسباتی [با خود] می آورد. انسانی که به ثروت تکیه و اعتماد می کند، مناسباتِ مقابل این ها را تحقیر می کند. چه چیزی را تحقیر می کند؟ هر چیزی را که با این امکانات نمی سازد. در دنیای امروز حتی اخلاق را تابع توسعه تکنولوژی تعریف می کنند؛ مثلاً معتقدند در نسبت بین اقشار، عاطفه هایی که قائل به حجاب و روابط تعریف شده [بین زن و مرد] هستند، عاطفه های نابالغ و ناشی از رشد نیافتگی هستند! چون اگر جامعه به دوران رشد یافتگی برسد، اخلاق متناسب با تکنولوژی باید

پیدا شود؛ بنابراین روابط باید تغییر کند؛ پس مناسبات سرمایه‌داری به اخلاق تبدیل می‌شود و بعد متناسب با این زیباشناسی، دیگران تحقیر می‌شوند.

۴-۲. توقع از امکانات و تعلق به آن‌ها، مبداء رنج‌ها

انسان

پس همز و لمز، ناشی از نوعی بریدگی در ارتباطات اجتماعی است و ریشه‌اش در تکبر باطنی و استکبار و اتکاء به امکانات مادی و امثال این‌هاست. وقتی این روابط بریده شد و شما به دلیل تکیه بر اموال و تکبر، ارتباطات را بریدید، این خودش عامل عذاب از درون می‌شود. آدمی که توقع زیادی دارد، رنج زیادی هم دارد؛ به تعبیر دیگر رنج‌های انسان به اندازه توقعات و تعلقات اوست. اگر ازدواج می‌کنید، در این ازدواج، به هر اندازه‌ای که توقعاتتان بالا باشد، رنجتان افزایش پیدا می‌کند. استاد عزیزی می‌فرمود: «من وقتی به خانه می‌روم، متوقع نیستم؛ عالم طبیعت است؛ ممکن است حادثه‌ای پیش آمده باشد

و همسر دیگر زنده نباشد. وقتی می‌روم در می‌زنم و می‌گوید: کیست؟ می‌گویم: الحمد لله، زنده است. صدای پایش که می‌آید، می‌گویم: الحمد لله، سالم است. وقتی می‌بینم رویش گشاده است، می‌گویم: الحمد لله، مشکلی در خانه پیش نیامده است؛ سفره که می‌اندازد، می‌گویم: الحمد لله، فرصت کرده غذا هم پخته است. وقتی می‌بینم غذای لذیذی پخته، می‌گویم: الحمد لله». همه‌اش می‌شود الحمد لله؛ ولی اگر کسی خیال کند الان باید در خانه با یک سفره آراسته مواجه شود، اگر مشکلی در خانه پیش آمده باشد، رنج می‌برد؛ درحالی‌که اگر توقعش پایین باشد، دائماً لذت می‌برد؛ وقتی که در می‌زند [و جواب می‌شنود]، می‌گوید: الحمد لله.

بنابراین توقعات ما رنج‌های ما را شکل می‌دهد. وقتی آدم در این دنیا توقعات زیاد داشت - که امکان وصول به آن‌ها در این دنیا نیست - رنج می‌برد. این آدم‌ها [که به امکانات مادی تکیه می‌کنند و برای آنها حساب باز می‌کنند]، دارای حرص و توقعات فراوان از دنیا هستند. خیال می‌کنند دنیا

دار الخلود است؛ درحالی که دار الخلود نیست. تعلقاتشان هم به اضافه توقعاتشان [برایشان رنج می آورد]. انسان وقتی به امری تعلق پیدا می کند که فانی است، پیداست با بودن آن هم رنج می برد. انسانی که دلخوش به بهار است، در بهار هم نگران [آمدن] پاییز است؛ لازم نیست پاییز بیاید. وقتی [هم] پاییز آمد، دائم محزون است. این خوف و ترس [از پایان بهار و آمدن پاییز]، در خود بهار [هم با او] هست. پاییز که می آید، دیگر حزن است. ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛^۱ یک معنای این آیه شریفه آن است که [اولیای خدا] هیچ خوفی از رفتن عالم ندارند، هیچ غصه‌ای هم نسبت به گذشته‌ها ندارند.

دو نوع مواجهه با گذشته وجود دارد: یک بار انسان یاد گذشته‌ها که می کند، فقط بر گذشته‌های ازدست رفته و جوانی و صحنه‌های جوانی غصه می خورد؛ گاهی هم این-طور نیست و وقتی گذشته‌ها را یاد می کند، به یاد نعمت-

هایی که خدای متعال در گذشته به او داده و به یاد آغاز انعام خدا می‌افتد. این در دعاها هست که «ای خدایی که تو آغاز کرده‌ای! به همان دلیلی که آغاز کردی، قطع نکن»؛^۱ این در انسان، به جای یأس، توقع و انتظار و رجاء و امید ایجاد می‌کند. اما اگر به گذشته‌هایی که فانی شده تعلق داشته باشد، پیداست که رنج می‌برد.

پس رنج انسان، به اندازه تعلق و توقع اوست. کسانی که با تکیه بر امکانات مادی، توقع و انتظاراتی در دنیا پیدا کرده‌اند و تعلقات فراوانی دارند، همین تعلق و توقعی که در باطن آنهاست [عامل رنجشان می‌شود؛] طبیعتاً در دنیایی که دائم در حال تحول است این توقعات و انتظارات تأمین نمی‌شود و آن تعلقات ازدست می‌رود؛ یعنی بالاخره چیزی که من به او دل بسته‌ام، یا من از او جدا می‌شوم یا او از من؛ یکی از ما زودتر همدیگر را رها می‌کنیم؛ اینجا که جای

۱. «بَدَأْتَ بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا وَ قَبْلَ السُّؤَالِ بِهَا فَكَذَلِكَ إِنَّمَا هِيَ بِالْكَمَالِ وَ الزِّيَادَةِ مِنْ فَضْلِكَ يَا ذَا الْإِفْضَالِ»؛ اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۲۴.

ماندن نیست. بنابراین نفسِ این توقع و تعلق، عامل رنجی درونی و عذابی در باطن انسان‌هاست. تنها راه [رهایی از این رنج] هم این است که انسان توقعاتش را از عالم محدود کند، امیدش به خدای متعال باشد و تعلقاتش را از عالم قطع کند؛ و الا چاره دیگری برای نجات از این رنج و عذاب نیست.

۳-۴. تناب عذاب اخروی هم‌ازین با تعلقات و

رنج‌هاے آن‌ها در دنیا

بنابراین کأنه خواستند بگویند: این عذابی که ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْفُتَّةِ﴾ - یعنی از باطن انسان طلوع می‌کند - به‌نوعی با این مقدماتی که خودش چیده هماهنگ است. آدمی که به امکانات مادی تکیه می‌کند و انتظارات و توقعاتش در دنیا، توقع خلود با تکیه به امکانات مادی است، تا اینجا پیش می‌رود که خیال می‌کند این‌ها می‌تواند برای انسان خلود ایجاد کند؛ انسانی با این توقع و با این تعلقات، طبیعی است که از درون دچار نوعی رنج و آتش و شعله می‌شود که او را

از درون می‌سوزاند؛ البته این به معنای آن نیست که ما آتش آخرت را انکار کنیم! آتش آخرت و جهنم آخرت در جای خودش [باقی است]؛ [بلکه] کأنه نوعی تجسم عمل است؛ یعنی این آدم از همین جا، درون رنج تعلقات خود و درون آتشی است که خودش با تعلقات خودش درست کرده است؛ یعنی پناهگاه‌هایش می‌شوند آتش؛ ﴿أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱.

این تعلقات و انتظاراتی که در قلب انسان هست، این احساس نسبت به عالم، این احساس تعلق و توقع از امکاناتی که نه می‌توانند کاری برای ما بکنند و نه بقائی دارند و نه خودشان خالند تا ما را خالد کنند، باتوجه به محدودیت و تحول این عالم، مبدأ پیدایش نوعی رنج و عذاب از درون انسان می‌شوند؛ ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ﴾. آن وقت آیات بعدی می‌فرماید: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْافْتِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛

این را هم به عنوان یک ربط بین این آیات و آن صدر سوره بیان کرده اند؛ یعنی این انسان هُمَزِه و لَمَزِه ای که روابط اجتماعی را قطع کرده و با تکیه به تکبر و استکبار و امکانات، دیگران را تحقیر می کند، [به چنین آتشی درونی مبتلا می شود و از آن رنج می برد]. حال یا یک شخص این کار را می کند [و به این رنج مبتلا می شود] و یا یک نظام مادی هم همین کار را می کند؛ با تکیه به امکانات و مقدورات خود و تکبر باطنی و خودبزرگ ترینی اش، همه دیگران را تحقیر و همه روابط را قطع می کند؛ یعنی روابطی که باید رابطه محبت و انس و صمیمیت باشد، به رابطه تحقیر و طبیعتاً تنفر و امثال این ها تبدیل می شود.

پس کأنه گویا در جامعه یک تکیه گاه ها و عُمَد و روابطی هست که شما می توانید این روابط را استوار نگه دارید؛ در جامعه ایمانی این طور است. در جامعه ایمانی باید اعتماد عمومی رشد کند؛ شاخص جامعه ایمانی این است که اعتماد عمومی به همدیگر باید رشد کند؛ در این جامعه نباید

بی‌اعتمادی، سوءظن، بدبینی و همز و لمز شکل بگیرد؛ این [ردائل] خلاف جامعه ایمانی است.

بنابراین گویا این ستون‌های به‌هم‌ریخته روابط اجتماعی، موجب می‌شود که خیمه اجتماعی فرو بریزد و این انسان درون یک خیمه فرو ریخته - بنای فرو ریخته‌ای که ستون‌هایش کشیده شده - قرار می‌گیرد؛ البته این باز به معنای انکار جهنم و قیامت نیست! یک نوع تجسم است؛ کأنه این آدم با این تکیه‌گاه‌ها و با همز و لمزها و تحقیرها، روابط اجتماعی را تخریب کرده، عماد و عُمَد اجتماعی را کشیده است و آن وقت خیمه جامعه (جامعه‌ای که روابطش این‌طور شکل گرفته) فرو می‌ریزد و جامعه آوار می‌شود؛ مثل وضعیت کنونی جامعه جهانی می‌شود؛ یک جامعه به‌هم ریخته. در آینده باید [تفصیل این مطلب] را بگوییم که گویا مدیریت مادی چنین کاری می‌کند و بعد همین مدیریت موجب می‌شود که خود جامعه بر سر او آوار شود و گویا در آخرت هم صورت حقیقی پیدا می‌کند و به عذاب آخرت تبدیل می‌شود.

این نگاه دوم است که مقداری احتیاج به تبیین دارد تا به معنای تأویل و - العیاذ بالله - انکار جهنم [تصور] نشود. جهنم در جای خود محفوظ است؛ این آیه ناظر به جهنم است؛ ولی در عین اینکه ناظر به جهنم و بعد الموت است، ناظر به حقایق این عالم هم هست.



گفتار دوم

مقیاس همزوملر

(مقدمات رویکرد دوم)

این سوره مبارکه که ظاهراً از سُورِ مکی است، نه آیه دارد. سه آیه اولش، به دو صفت رذیله همز و لمز و علت و مبادی این دو صفت پرداخته [و توضیح می‌دهد] که چگونه می‌شود جامعه‌ای و انسان‌هایی به همز و لمز روی می‌آورند؛ در ابتدا هم این انسان‌هایی را که دچار صفت همز و لمز هستند، به عذاب تهدید کرده که مبتلا به عذاب الهی می‌شوند؛ ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾. این «ویل» کلمه تهدید و عذاب است؛ یعنی به رنج می‌افتند. این سه آیه اول.

در شش آیه بعد، سرانجام این همز و لمز را با بیانی بسیار سنگین توضیح داده است؛ تعبیر قرآن در باب عذاب آن‌ها این است که در قدم اول، ﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. در سه آیه اول فرموده: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ

مَالاً وَ عَدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿ [و بعد می فرماید:] ﴿كَلَّا لَيَنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ﴾؛ «نبذ» به معنای پرتاب کردن و چیزی را با خواری به دور انداختن است. گاهی کسی عذاب می شود ولی آن کسی که او را عذاب می کند متوجه اوست؛ از سر محبت او را عذاب می کند، تکریمش می کند، بعد هم او را می گیرد؛ [مثل اینکه] او را در آب رها کرده تا شناگری یاد بگیرد، بعد هم یک جایی او را می گیرد. ولی یکبار رهاش می کند و اصلاً به فکرش هم نیست؛ ﴿لَيَنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ﴾. «حطمه» به معنای آتشی است که انسان را از درون درهم می ریزد؛ تاروپود و قوایم وجودی انسان را می شکند.

ظاهراً قرآن این حطمه را با چهار صفت [معرفی می کند:] ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾؛ آتش برافروخته الهی است؛ ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾؛ از فؤاد و قلب انسان ظاهر شده و بر قلب انسان مُشرف می شود و از درون او را می سوزاند و از باطن به ظاهر می آید. ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّةٌ﴾؛ خصوصیت دیگر حطمه این است که آن ها را مورد احاطه خود و در بن بست قرار می دهد. «اوصد الباب» به معنای «اغلق الباب» است.

«اوصد علیه» یعنی او را در تنگنا و فشار قرار داد. درها و ابواب این آتش بسته است؛ راه خروج و نجاتی نیست و آن‌ها را در تنگنا و فشار قرار می‌دهد. خصوصیت آخر این است که ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾؛ [این حطمه] در لابه‌لای ستون‌های کشیده‌شده و برافراشته‌شده یا فروافتاده^۱ است. این تصویری از عذاب این عده است.

پس در قدم اول، دو صفت همز و لمز و مبادی‌اش توضیح داده می‌شود و تهدیدی اجمالی می‌شوند، بعد به تفصیل توضیح داده می‌شود کسانی که مبتلا به همز و لمز شدند، به چنین گرفتاری و جهنمی مبتلا می‌شوند؛ گفته‌اند: حطمه یکی از اسامی جهنم است. این را بزرگان توضیح داده‌اند.

۱. در بیان دوم از سوره، ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ به ستون‌های فروافتاده و درهم‌ریخته معنا شده است. رجوع شود به علی صفائی، تطهیر با جاری قرآن، ج ۲، ص ۴۱۹ و ۴۲۱ و ۴۲۷.

۱. جمع بنده بیان علامه طباطبائی (تحلیل همز و ملز و رانجام آن)

یکی از معانی، که به معنای مشهور هم بسیار نزدیک است، بیان علامه طباطبائی (ره) است؛^۱ در سه آیه اول، ابتدا این - طور بیان کردند که این آیات، ناظر به کسانی است که تجميع مال می کنند، میل وافر به جمع مال دارند و این جمع مال، موجب تحقیر دیگران می شود. بعد سه آیه ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ را این طور توضیح داده بودند که [چنین آدمی با] اشتباه در محاسبه ای که دارد، خیال می کند از دل امکانات مادی - که احیاناً به قدرت هم ختم می شوند - قدرت به دست می آید. این اعتماد که خیال می کند این ها می توانند تکیه گاه انسان باشند و به او ثبات و خلود و جاودانگی ببخشند، موجب می شود که به دنبال جمع مال و امکانات برود و دائم دنبال هم افزایی مال باشد. این دو

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

موجب می‌شود که انسان به تحقیر دیگران روی بیاورد و دیگران را همز و لمز کند. همز و لمز تقریباً به معنای عیب‌جویی از دیگران، طعن به کسی که دارای آن عیب و طعن نیست و عیب ایجاد کردن و تحقیر دیگران است، اعم از اینکه پیش رو باشد یا پشت سر باشد و با فعل باشد یا با قول؛ همه این‌ها همز و لمز هستند.

بنابراین از نظر قرآن، ریشه این صفت رذیله همز و لمز، در تجمیع مال است و ریشه تجمیع مال هم در این محاسبه غلط است که انسان خیال می‌کند امکانات می‌تواند پشتوانه خوبی برای او باشد و به او جاودانگی ببخشد. اول، محاسبه غلط است که اعتماد به این امکانات است، بعد تجمیع آن امکانات و بعد هم تحقیر دیگران است. نتیجه این چیست؟ آتشی است که ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾. اما چه نسبتی بین این نوع عذاب و این دو صفت رذیله هست که انسان، دیگران را مورد تعیب قرار دهد و با این عیب‌جویی و تحقیر، بر آن‌ها فشار ایجاد کند؟ بعد توضیح می‌دهم که این تحقیرها چطور واقعاً مبدأ فشار بر دیگران است.

می‌دانید که اصل همز به معنای عَصَر و فشار دادن و فشار وارد کردن است؛ به معنای وادار کردن کسی به کاری و همچنین به معنای دفع و دور کردن است؛ به همه این معناها آمده است. در نهایت به معنای «تعییب» هم آمده است؛ کأنه با این تعییب و ایرادگیری و عیب و طعنی که به دیگران وارد می‌کند، نوعی تحمیل و فشار برای طرف مقابل ایجاد می‌شود و او را در تنگنا قرار می‌دهد. صرفاً غرضش عیب‌جویی نیست؛ بلکه می‌خواهد تنگنا ایجاد کند و مسیر او را تغییر دهد. از مجموع لغت استفاده می‌شود که در آن، تحریک و به حرکت درآوردن و دفع و راندن هست؛ فشار وارد کردن هم از تعییب است. این همز و لمزی است که در صدد ایجاد تنگنا و تغییر مسیر شخص است.

حال چه نسبتی هست بین این دو صفت و مبادی‌اش و این جهنمی که خدای متعال بیان می‌کند که با حقارت در حُطْمه‌ای می‌افتند که شکننده است، انسان را از درون درهم می‌ریزد، بعد آتش برافروخته الهی است که از دل انسان طلوع می‌کند (سر می‌زند) و درون انسان را می‌سوزاند - ما

با این آتش [با این توصیف] مانوس نیستیم؛ آتش‌هایی که می‌بینیم، [تنها] نمونه‌ای از آن آتش عذاب الهی است که از دل برمی‌آید و دل انسان را می‌سوزاند؛ این آتش‌ها [ای ظاهری دنیای ما] هیچ وقت به جان انسان سرایت نمی‌کنند و درنهایت فقط جسم را می‌سوزانند - بعد هم انسان را در محاصره و تنگنا قرار می‌دهد - مؤصده است، مسدود است، راه خروج را بسته - و بعد هم در لابه‌لای ستون‌های برافراشته یا در هم فرو ریخته است؛ بین این دو چه نسبتی است؟ البته مرحوم علامه دیگر به این بحث نپرداختند؛ چون بعضی خواستند نسبت بین این دو را برقرار کنند و حرف‌هایی زدند که از نظر ایشان، ارزش نقل نداشته است؛ برخی را هم با قیل (قول ضعیف) ذکر کرده‌اند. خود ایشان تبیینی نفرموده‌اند که رابطه بین این صفت [همز و لمز] و مبادی‌اش - یعنی تجمیع مال و اعتماد به آن که مبدأ تحقیر و همز و فشار آوردن به دیگران می‌شود و تحقیر اجتماعی ایجاد می‌کند - با این عذاب چیست؟ نسبت بین این دو فراز سوره را خیلی توضیح نداده‌اند.

۲. تکمیل و جمع بنده بیان دوم (تحلیل همزومز و تناب آن با تهدید هاء الهی)

قول دوم [که به آن اشاره کردیم] تقریباً مشابه همین قول است^۱، البته با تفاوت‌هایی: یکی اینکه آغاز این سوره با «وَيْلٌ» است؛ یعنی خبر می‌دهد انسانی که دارای این صفت است، گرفتار رنج و عذاب می‌شود. [دوم اینکه] صفت همز و لمز که تحقیر دیگران و توهین و تعیب و اشکال با قول و فعل و اشاره و امثال این‌هاست، ناشی از نوعی بریدگی و قطع رابطه است. انسان هرگز کسی و جامعه‌ای را که مورد پسندش واقع می‌شود مورد سرزنش و عیب‌جویی قرار نمی‌دهد؛ بلکه یا عیب‌پوشی می‌کند یا توجیه می‌کند یا درصدد اصلاح عیب برمی‌آید. اگر کارش به تحقیر و تعیب بکشد، پیدا است اول بین او و آن انسان‌هایی که آن‌ها را تحقیر می‌کند قطع رابطه شده است.

۱. رجوع شود به: تطهیر با جاری قرآن، ج ۱، ص ۳۹۸-۴۲۹.

این تحقیر که همراه با قطع رابطه است، ریشه‌ای باطنی دارد که تکبر انسان است که در قالب استکبار و کبریا فروشی ظهور پیدا می‌کند. [عامل] دیگری [هم وجود دارد که] تکیه به امکانات است. استکبار درونی و تکیه به امکانات، مبدأ نوعی خودبینی، خود را تافته‌جدا بافته دیدن، بزرگ‌بینی، احساس عظمت در خود و احساس حقارت در دیگران می‌شود؛ این هم، مبدأ همز و لمز می‌شود.

۱-۲. فروریختن ستون‌های جامعه با همز و لمز

با این همز و لمز، اعتمادهای اجتماعی به هم می‌ریزد؛ یعنی اگر در جامعه‌ای همز و لمز وجود داشت، روابط و اعتمادها آن به هم می‌ریزد؛ بنابراین کأنه قرآن می‌فرماید: جمعی هستند که با تکبر درونی خود و استکبار و اتکاء به امکاناتی که به قدرت و ثروت و این‌ها ختم می‌شود، نوعی خودبزرگ‌بینی پیدا می‌کنند و طبیعتاً دیگران را تحقیر می‌کنند و در این تحقیر، روابط اجتماعی و اعتماد اجتماعی به هم می‌ریزد؛ کأنه اگر جامعه را خیمه‌ای بدانید که ستون‌های برافراشته‌ای دارد و همه مردم زیر این خیمه

زندگی می‌کنند، آن اعتماد عمومی به منزله ستون این خیمه است و [با همز و لمز] این ستون‌ها در هم ریخته شده است.

این تصویرِ اول قرآن است که عده‌ای با استکبار و اتکاء به امکانات، به تحقیر دیگران روی می‌آورند و روابط اجتماعی و اعتماد عمومی را به هم می‌زنند. عذاب این دسته چه نسبتی با این فعلشان دارد؟ کأنه این عذابی که بعد ذکر می‌کنند، با این فعل تناسب دارد؛ چرا؟ چون این آدمی که به مال اتکاء کرده و دیگران را تحقیر می‌کند، توقعاتی از این مال و امکانات دارد و تعلقی به آنها دارد؛ این تعلق به امکاناتی که آنها را به منزله خدای خود گرفته و با آنها احساس خلود می‌کند، [خودش موجب رنج و عذاب او می‌شود]؛ وقتی من به اسباب تکیه می‌کنم و خودم را در پناه این اسباب جاودانه می‌بینم، بعد وقتی این اسباب در حال تحول هستند و می‌بینم که نه من خالدم نه آنها، این تحول - در همان حالی که این اسباب با من هستند - ایجاد اضطراب می‌کند.

قبلاً این مطلب را عرض کرده‌ام که بعضی وقتی می-
 میرند، درواقع خدایانشان می‌میرند؛ تکیه‌گاه‌هایشان فرو می-
 ریزد؛ به همین دلیل است که مرگ برایشان خیلی وحشتناک
 است؛ و الا اگر با مرگ، خدای انسان از دست انسان نمی-
 رود، [اگر] داری است و از داری به داری می‌رود، [اگر]
 همان خدای قبلی است، [اگر] همان رحمت واسعه هم
 هست، اینکه خوف ندارد. وقتی تکیه‌گاه انسان فانی است،
 در همان حالی که [آن تکیه‌گاه] هست انسان مضطرب است؛
 چون می‌داند قابل تکیه کردن نیستند.

۲-۲. ناب عذاب الهی با همزومز

پس آدم‌هایی که به مال تکیه کرده و در کنار مال احساس
 خلود می‌کنند - مال و قدرتی که ماندنی نیست و یا من از
 آن‌ها جدا می‌شوم، یا آن‌ها از من - این اعتماد و اتکاء،
 مبدأ نوعی اضطراب و آتش درونی می‌شود؛ خوف و
 ناامنی و اضطراب در درون می‌آورد. این به هم‌ریختگی
 روابط اجتماعی، نوعی درهم‌ریختگی محیط اجتماعی برای
 انسان ایجاد می‌کند. پس تعلقی که این‌ها به امکانات فانی

دارند و توقعاتی که از امکانات دارند - که خیال می کنند این ها می توانند به انسان خلود ببخشند - مبدأ رنج و عذاب آن ها می شود.

پس عذابی که دارند این است: از یک طرف آتشی است که در درون انسان شعله ور می شود؛ طبیعی است آدمی که به امکانات و امکانات فانی تکیه کرده، خود این تعلقی که از درون انسان به طرف این امکانات هست، آتش انسان است؛ لذا کأنه این تعلق درونی، از درون به شعله های درهم شکننده ای تبدیل می شود که همه قوای انسان را درهم می شکند. [این آتش] از همین دنیا شروع می شود و در عالم آخرت هم هست. در واقع این آیه ناظر به عذاب عالم آخرت است؛ اما این عذاب عالم آخرت، تناسبی با شرایط دنیایی اش دارد. انسانی که در این دنیا به مال فانی تکیه کرده و می خواهد با تکیه به مال فانی خلود پیدا کند، این تعلق و توقعی که نسبت به مال دارد - باتوجه به زوال این امکانات - موجب شعله ور شدن نوعی ناامنی و اضطراب و عذاب از درون او [در همین دنیا] می شود که در آخرت هم در آتشی

که [وصفش] ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْفِتْنَةِ﴾ است ظهور پیدا می‌کند؛ [پس آنچه بیان کردیم،] به معنای آن نیست که این آیه تنها ناظر به رنج‌هایی دنیایی است.

علاوه بر آتشی که از درون سر برمی‌دارد، فضای درهم‌بسته‌ای هم در کنار ستون‌های فرو ریخته هست. ﴿عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ به معنای ستون‌هایی که فرو ریخته‌اند. این [عذاب] چه نسبتی با این فعل دارد؟ این مربوط به کار دوم اوست. تکیه بر اموال و امکانات فانی و توقع بقاء از آن‌ها، موجب اضطراب داخلی و آن آتشی است که از درون انسان شعله‌ور می‌شود. با اتکاء به این مال، به هم ریختن روابط اجتماعی و ستون‌های خیمه اجتماع، موجب می‌شود که این خیمه بر سر انسان فرود بیاید و در لابه‌لای ستون‌های به هم ریخته که راه نجات را از بین می‌برد [گرفتار شود]؛ تناسب آن عذاب با فعلی که انجام داده این است. همان‌طور که در دنیا، روابط اجتماعی را به هم ریخته و جامعه را فرو ریخته، این بنای اجتماعی و خیمه اجتماعی بر سر او فرو می‌ریزد و در لابه‌لای ستون‌هایی که خودش به هم ریخته [گرفتار می‌شود]. او

با همز و لمز خود، اعتماد اجتماعی را به هم ریخته است؛ این، قاعده کلی است؛ حتی اگر در یک خانواده همز و لمز بود، همه نسبت به همدیگر عیب‌جویی و تحقیر می‌کنند و ارزش‌های همدیگر را خُرد می‌کنند؛ پیداست این خانواده درهم‌ریخته می‌شود؛ اعتماد عمومی به هم می‌خورد. جامعه هم همین‌طور است؛ اگر در جامعه‌ای قطب‌بندی باشد و همه همدیگر را تحقیر کنند، در این جامعه اعتماد عمومی به هم می‌ریزد؛ جامعه‌ای است که ستون اعتماد عمومی در آن فرو ریخته است.

پس این هم بیان دوم است؛ کأنه عده‌ای که این کار را می‌کنند، خودشان مبتلا به رنج هستند؛ ﴿وَيْلٌ﴾. این‌طور نیست که رنج فقط مال کسانی باشد که این‌ها تحقیرشان می‌کنند و از آن‌ها عیب‌گیری می‌کنند و در فشارشان قرار می‌دهند؛ بلکه خودشان در رنج هستند. از آنجا که رنجشان چنین رنجی است که از درون شعله‌ور می‌شود و از آنجا که خیمه جامعه را بر سر خود خراب کردند و ستون اعتماد اجتماعی و روابط جامعه را به هم ریختند و روابط را

غیراستوار و غیرقابل اعتماد کردند، عذاب آخرتشان هم چنین عذابی است که با حقارت درون آتشی [گرفتار می شوند] که از درون انسان شعله ور می شود، همه قائمه وجودی انسان را به هم می ریزد، شکننده است و انسان را در محاصره خودش قرار می دهد، برای انسان بن بست درست می کند و بعد هم در لابه لای ستون های فرو ریخته از آتش قرار می گیرند. پس در این تعبیر دوم، بین سه آیه اول - که صفت همز و لمز را ریشه یابی می کند - و آیاتی که جهنم افراد همز و لمزکننده را بیان می کند، نسبتی برقرار شده است.

۳. مقدمه ورود به بیان سوم: تفاوت اقدام، اشاعه

واقامه

نگاه سومی هم هست که از بیانات بعضی بزرگان استفاده می شود که آن را با مقدمه ای توضیح می دهیم:

هم در باب خوبی ها و هم در باب بدی ها، سه گام داریم؛ یک گام اقدام و عمل یا ارتکاب، یک گام اشاعه و یک گام اقامه: کسی نماز می خواند و نمازخوان خوبی است؛ کسی

اشاعۀ نماز می‌کند، مسجد می‌سازد و ترویج نماز می‌کند؛ کسی هم اقامۀ نماز می‌کند. [اقامه نماز به این معناست که] فرهنگ نمازخواندن را در جامعه برپا می‌کند؛ جامعه‌ای می‌سازد که ستون خیمه‌اش، نماز است؛ جامعه‌ای می‌سازد که نماز در آن یک ارزش حقیقی و والا است؛ یعنی نماز جزو ارزش‌های قطعی جامعه می‌شود؛ به یک ارزش مسلم تبدیل می‌شود؛ این می‌شود اقامه.

۱-۳. همزوم‌ز و تغیر زیباشناسی جامعه، مقدمه اقامه

اجتماع

اقامه وقتی است که شما در زیباشناسی جامعه تصرف می‌کنید و تحقیر و تجلیل اجتماعی، حب و بغض اجتماعی، و میل و نفرت اجتماعی شکل می‌گیرد؛ یعنی فرهنگ‌سازی می‌شود؛ یعنی تمایل به یک امر پیدا می‌شود و یا به عکس، نفرت پیدا می‌شود. گاهی نمازخواندن تحقیر می‌شود؛ واقعاً عملی [معرفی] می‌شود که مربوط به انسان‌های دوران‌های گذشته است که از ترس‌ها و اوهام

خیالی خود به مناسک عبادی روی می‌آوردند؛ یک‌بار این -
 طور به نماز نگاه می‌کنید ولی یک‌بار می‌گویید: «الصَّلَاةُ
 عَمُودُ الدِّينِ»،^۱ «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»،^۲ «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ
 كُلِّ تَقِيٍّ»؛^۳ یعنی واقعاً این [نگاه تبدیل به] فرهنگ می -
 شود.

پس وقتی شما تجلیل و تحقیر می‌کنید و با این تجلیل و
 تحقیر، امری را احیاء می‌کنید یا ازبین می‌برید، این مرحله
 اقامه است؛ بنابراین ممکن است یک موقع نمازخواندن در
 جامعه‌ای اقامه شود؛ [ممکن است] صوم و صلات و
 مناسک، اخلاق خوب، زهد و فراغت از دنیا اقامه شود تا به
 کلمه توحید برسید؛ یعنی ارزش اصلی، خداپرستی می‌شود و

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ
 الدِّينِ مِثْلُهَا كَمِثْلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْاَوْتَادُ وَ
 الْاُطْنَابُ وَ إِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَ انْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدَّ وَ لَا طُنْبُ»؛
 المحاسن، ج ۱، ص ۴۴.

۲. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

هیچ چیز به اندازه خداپرستی ارزش ندارد؛ توحید محور همه ارزش‌ها می‌شود؛ «لا اله الا الله» محور همه ارزش‌های اجتماعی می‌شود. هر چیزی بر مدار «لا اله الا الله» بود، در این جامعه محترم است و هر چیزی بر مدار «لا اله الا الله» نبود، محترم نیست؛ اخلاقی که با توحید سازگار باشد محترم است، سنتی که با توحید سازگار باشد محترم است، تمدنی که با توحید می‌سازد محترم است. ولی گاهی به عکس، دنیا و امکانات دنیا اصل می‌شود. مرحله اقامه، مرحله‌ای است که شما کأنه نوعی جبر اجتماعی ایجاد می‌کنید. نمی‌خواهم بگویم [در چنین جامعه‌ای] آدم مجبور است، ولی تحت فشار است؛ مثل اینکه به تن آدم لباس آهنی بپوشند و او را در فضای مغناطیسی قرار بدهند و بگویند: راحت راه برو! به حسب ظاهر هیچ جبری نیست؛ اما این فضای مغناطیسی و این لباس، نوعی جبر ایجاد می‌کند و آدم را به سمتی که کشش مغناطیسی هست پیش می‌برد و خیلی دشوار است که انسان برخلاف آن عمل کند. این، فضای فرهنگ‌سازی اجتماعی است.

این فضای فرهنگ‌سازی، گاهی زبانی است؛ یعنی به-
 وسیله تحقیر و تجلیل زبانی است؛ به‌عنوان مثال: فرض کنید
 در دوره هجوم جدی ارزش‌های غلط غرب به دنیای اسلام،
 یک چیزهایی واقعاً به ارزش یا ضدارزش تبدیل شد؛ مثل
 پوشش. پوشش بانوان در خود کشورهای اروپایی هم تا
 یکی دو قرن پیش، پوشش تعریف‌شده‌ای بود. وقتی لباس و
 نوع پوشش هجوم آورد، در یک دوره با تحقیر زبانی [همراه
 بود]؛ [مثلاً درباره چادر می‌گفتند:] چادر سیاه است و کلاغ،
 سیاه؛ کفن سیاه؛ از این حرف‌ها و تعابیری که در اشعار و
 ادبیات شعرای سکولار آن دوران هم آمده. با تحقیر زبانی
 شروع به تحقیر پوشش و حجاب و چادر و روابط تعریف-
 شده اقشار کردند [و گفتند] که این‌ها مال دوره گذشته است
 و دورانش تمام شده است. با ایده ترقی و پیشرفت، که ایده
 اصلی آن دوران بود، همه سنت‌ها و ارزش‌های ملی و دینی
 ما را تحقیر کردند؛ پس تحقیر گاهی زبانی بود.

کم‌کم تحقیر زبانی به یک برنامه‌ریزی اجتماعی تبدیل
 شد؛ یعنی به زور و با قدرت پلیسی، چادر را از سر بانوان ما

برمی داشتند؛ البته خانم‌ها در مقابلش مقاومت می کردند. ولی به عکس در یک دوره، بستری ایجاد کردند که چادر، علامت عقب افتادگی و حقارت بود؛ حتی نه فقط چادر، بلکه حداقل پوشش اسلامی، علامت عقب افتادگی و نوعی تحجر بود؛ به طوری که در اوایل دهه پنجاه، بانوان، محجبه به دانشگاه می رفتند و بی پوشش بیرون می آمدند. نه فقط پوشش و چادر، بلکه نماز هم همین طور بود؛ نماز خواندن هم یک ضدارزش بود؛ باید مخفیانه به مسجد می رفتند و گوشه‌ای را برای نماز خواندن پیدا می کردند. دعای کمیل و مناجات و خلوت که هیچ! حتی مبارزینی که شب جمعه در زندان‌ها دعای کمیل می خواندند - من بعضی‌ها را می شناسم - عبایشان را روی سرشان می کشیدند که کسی آن‌ها نبیند؛ و گرنه تحقیر می شدند. نقل شده که در کلاس درس یکی از اساتید کمونیست جامعه‌شناسی دانشگاه تهران - که دین را ناشی از تحولات اجتماعی و روابطِ واژگونه جامعه می دانند و معتقدند اگر روابط تولیدی روابط غلطی باشد، دین پیدا می شود و این روابط زمانی به مدار صحیح برمی گردد که

دین حذف شود و دین را افیون ملت‌ها می‌دانند - یکی از دانشجویان اجازه می‌گیرد که بیرون برود؛ استاد می‌پرسد: «چرا؟» - از بینندگان محترم عذر می‌خواهم - دانشجوی می‌گوید: «تا حالا خر بودم و روزه گرفتم؛ حالا می‌خواهم بروم روزه‌ام را بخورم». این معنای همز و لمز است؛ یعنی سنت - های دینی را، اخلاق دینی را، مناسبات و روابط اجتماعی دینی را تحقیر می‌کنند؛ به‌طوری که اگر کسی بخواهد آن روابط و سنن را حفظ کند، تحت فشار است. در آن فضا اگر کسی بخواهد حجاب داشته باشد، واقعاً تحت فشار است. به این دلیل است که فقط یک دسته در این فضا نجات پیدا می‌کنند؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱. فشار است؛ همز است (همز یعنی فشار)؛ عصر است؛ ولی فشار، فشار اجتماعی و جبر اجتماعی است.

در دهه بیست به بعد، دیگر نمی‌بینید به‌زور چادر از سر کسی بردارند یا مسجدها را ببندند. در اوایل دهه ده مساجد

و حسینیه‌ها را به زور می‌بستند و به زور جلوی عزاداری را می‌گرفتند، به‌طوری که در مساجدها و حسینیه‌ها حیوانات زندگی می‌کردند؛ ولی در دهه‌های بعد، دیگر نمی‌بینید به زور مساجد را ببندند؛ ولی بستری درست می‌کنند که مسجد رفتن، تحقیر می‌شود و مظاهر تمدن غرب و پرداختن به آن‌ها تجلیل می‌شود؛ یعنی تحقیر و تجلیل اجتماعی، حب و بغض اجتماعی، و میل و نفرت اجتماعی ایجاد می‌شود؛ نوعی بغض نسبت به سنن دینی پیدا می‌شود؛ به چادر و پوشش و حجاب و نماز و روزه و حج و همه این‌ها با نگاه حقارت و نفرت نگاه می‌شود؛ این‌ها را در فرهنگ آن زمان شما می‌بینید. این به‌خصوص در ادبیات نثر و نظم ما قابل مشاهده است. پشت این فرهنگ‌سازی، یک تفکر و مدیریتی است که تجلیل و تحقیر می‌کند.

نمونه بارزترش در اروپاست. در اروپا کار به جایی رسید که اصل خداپرستی تحقیر شد؛ یعنی به اسم علم - جامعه - شناسی، روان‌شناسی و سایر رشته‌های علمی - و با ادبیات علمی، دین را تحقیر می‌کردند. [از نظر آن‌ها] دین یک

سلسله عقده‌های روانی ناشی از محرومیت‌ها، ترس و جهالت است؛ خدا می‌شود خدای رخنه‌پوش که هرگاه انسان جاهل نمی‌توانسته علل و عوامل طبیعی را بفهمد، از طریق یک مبدأ غیبی، آن‌ها را تفسیر می‌کرده است. این بدترین نوع تحقیر دین است؛ همز است.

این همز و لمز فشاری کرد که وقتی مسلمان‌ها از دنیای شرق به اروپا می‌رفتند، دین خود را مخفی می‌کردند؛ نمی‌گفتند ما مسلمانیم و از مسلمان بودن خجالت می‌کشیدند. تا قبل از دهه پنجاه و در اوایل دهه پنجاه هم [شرایط] این‌طور بود (البته بعد از دهه پنجاه به‌خصوص با انقلاب اسلامی، موج عوض شد)؛ در همین دانشگاه تهران، مسلمان‌ها خجالت می‌کشیدند از اعتقادات خودشان دفاع کنند؛ ولی کمونیست‌ها رسماً با داس و چکش و با مارک به دانشگاه می‌آمدند و جولان می‌دادند و به‌صراحت می‌گفتند: دین افیون ملت‌هاست.

۳-۲. ولات کفر، محور همز و لمز اجتماع و تغیر

ارزش‌ها و جامعه

این همز و لمز اجتماعی کار کیست؟ کار آدم‌های عادی است؟ نه، کار پرچم‌داران است. اگر مدیران اجتماعی و متولیان جامعه و ولات جامعه مثل انبیاء^{علیهم‌السلام} و الیان صالحی باشند، ارزش‌های دینی در آن جامعه تجلیل می‌شود؛ اگر اولیای طاغوت باشند، ارزش‌های دینی تحقیر می‌شود. من نمی‌خواهم بگویم در جامعه‌ای که ارزش‌های دینی تحقیر می‌شود، همه بی‌دین هستند؛ خیر، موسای کلیم^{علیه‌السلام} در کاخ فرعون است ولی پرچم‌دار ارزش‌های توحیدی است. کار فرعون تحقیر است؛ ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ﴾.^۱ ارزش‌های دینی و ملت‌ها را تحقیر می‌کند. نمی‌خواهم بگویم هرکس در اروپاست بی‌دین است؛ متدین‌ترین آدم‌ها، در اروپا پیدا می‌شوند؛ دین خودشان را حفظ کرده‌اند؛ اتفاقاً چون برای

۱. ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾؛ سوره زخرف،

حفظ دینشان مبارزه می‌کنند، خیلی هم ارزشمند هستند؛ ولی در تنگنا و فشار هستند. در اروپا که به‌حسب‌ظاهر آزادی هم هست و حتی به کسی که چادر دارد نگاه هم نمی‌کنند، برای کسی که چادر دارد یک فضای فشار اجتماعی وجود دارد که نوع مسلمان‌های چادری، چادرشان را برمی‌دارند یا حداقل حجاب را حفظ می‌کنند یا آن را هم حفظ نمی‌کنند؛ درحالی‌که آنجا هیچ کسی به-حسب‌ظاهر نگاه بد نمی‌کند؛ به‌حسب‌ظاهر اصلاً کار ندارد که شما چه پوشیده‌اید؛ ولی آن فضای تحقیر و تجلیل، هست؛ آن فشار فرهنگ اجتماعی که در آن فضا چنین لباسی مناسب نیست، وجود دارد.

هر بستری مناسبات خود را می‌طلبد. آدم اگر اهل حجاب هم نباشد، در حرم امام رضا^{علیه‌السلام}، ناخودآگاه حجاب می‌پوشد. در این باره مثال دیگری می‌زنم؛ اصل این [همز و لمز]، نسبت به انبیاء^{علیهم‌السلام} است؛ فراعنه با انبیاء^{علیهم‌السلام} همین کار را می‌کردند. نمرود چه می‌کند که مردم ابراهیم خلیل^{علیه‌السلام} را، که منادی توحید است، در آتش می‌اندازند و می‌سوزانند؟

﴿حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^۱ یعنی توحیدی را که ابراهیم خلیل علیه السلام به آن دعوت می کند چنان تحقیر می کند - آیاتش در قرآن هست - که مردم احساس می کنند حضرت ابراهیم علیه السلام ضد همه ارزش هاست. مردم حقیقتاً آتش درست می کنند؛ مشارکت می کنند و آتش انبوه می سازند؛ بعد هم حضرت را با منجنیق در آتش می اندازند. وقتی موسای کلیم علیه السلام می آید، قوم فرعون می گویند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾؛^۲ این ها می خواهند فساد به پا کنند، رهایشان می کنی؟! یعنی موسای کلیم علیه السلام به عنوان یک مُفسِد شناخته می شود! این همان همز است. به این دلیل است که قوم موسی علیه السلام به او می گفتند: «تو که نیامده بودی ما

۱. ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۶۸.

۲. ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

تحت فشار بودیم، الان هم که آمده‌ای باز تحت فشاریم؛^۱
[چون] تحقیر می‌شوند.

اصلاً در دوران ما هم دفاع از حکومت دینی به‌حدی تحقیر شده که گاهی متدینین هم بهتر می‌دانند که بگویند ما کاری به حکومت نداریم! این ناشی از آن تحقیر است، تحقیری که در جهان بر ضد حکومت دینی در مقابل حکومت‌های لاییک صورت می‌گیرد. متدینین هم برای اینکه خود را حفظ کنند و سپر ایمنی پیدا کنند، می‌گویند که ما هم حاشیه می‌گیریم. من نمی‌خواهم بگویم این‌ها کار بدی می‌کنند یا نه، بلکه می‌خواهم فضا را نشان بدهم. پس فضای همز و لمز، فضای فشار یک فرهنگ فاسق است.

وقتی نبی اکرم ﷺ دعوت به توحید می‌کرد، حضرت را تحقیر می‌کردند. این پیغمبری که نبی رحمت است، چطور

۱. ﴿قَالُوا أَوَذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾؛
سوره اعراف، آیه ۱۲۹.

سران قریش و مردم تحقیرش می کردند؟^۱ طوری سنگش می زدند که استخوان های پای حضرت پیدا می شد؛^۲ این غیر از تحقیر است؟ غیر از همز و لمز است؟ چرا این کار را می کردند؟ چون اگر او را ضدارزش نشان ندهند، جامعه با او مقابله نمی کند. کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را تحقیر می کردند؛ ابن ابی الحدید می گوید: «در هفتاد هزار منبر، حضرت را لعن می کردند».^۳ این، همز و لمز است.

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۸، «باب المبعث و إظهار الدعوة و ما لقی ص من القوم و ما جرى بينه و بينهم».
۲. «وَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ تَبِعَهُ أَحْدَاثُ الْمُشْرِكِينَ يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ حَتَّى أَدْمَوْا كَعْبَهُ وَ عُرْقُوبِيَهُ وَ كَانَ عَلَى ﷺ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ فَيَنْهَزِمُونَ فَنَزَلَ ﴿كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾» مناقب آل ابيطالب عليهم السلام، ج ۲، ص ۶۸.
۳. «قال الزمخشري في ربيع الأبرار - على ما يعلق بالخاطر - و الحافظ السيوطي: إنه كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين ألف منبر، يُلعن عليها علي بن أبي طالب، بما سنّه لهم معاوية من ذلك.» (الغدیر، ج ۲، ص ۱۵۹)؛ «روی عبد الله بن عثمان الثقفي قال حدثنا ابن

حالا کسی که به این همز و لمز مبتلا شد و می‌خواهد با خدا و ارزش‌های الهی بجنگد، تکیه‌گاه می‌خواهد؛ اصل همز و لمز، همزِ ارزش‌هاست؛ لمزِ توحید و لمزِ خداست. حالا درباره تعبیر به [همز و لمز] حضرت حق هم عرض کردم که خدای متعال، همز و لمزِ انبیاء و اولیائش علیهم‌السلام را همز و لمز خودش می‌داند. [پس اصل همز و لمز،] تحقیرِ اصل توحید و دین و سنن دینی و اخلاق دینی و اولیای الهی است. این تحقیر و تجلیل، مربوط به مرحله اقامه است؛ یعنی وقتی می‌خواهند کفر را اقامه کنند، اصل دین‌داری و اصل انبیاء علیهم‌السلام و اصل حکومت دینی تحقیر می‌شود. نمرود همین کار را می‌کرد، فرعون همین کار را می‌کرد، سران قریش همین کار

←

أبي سيف قال قال ابن لعامر بن عبد الله بن الزبير لولده لا تذكر يا بني عليا إلا بخير فإن بني أمية لعنوه على منابرهم ثمانين سنة فلم يزد الله بذلك إلا رفعه إن الدنيا لم تبني شيئا قط إلا رجعت على ما بنت فهدمته وإن الدين لم يبن شيئا قط وهدمه؛ شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

را با حضرت می کردند؛ به خوبی هم می فهمیدند چه کار می کنند؛ می فهمیدند که این تنها راه جلوگیری از گسترش دین است؛ باید همز و لمز کرد؛ باید تجلیل و تحقیر کرد؛ باید ایجاد میل و نفرت معکوس کرد. این همان مرحله‌ای است که معروف می شود منکر، و منکر می شود معروف.

ولایتی هستند که کارشان تحقیر ارزش‌های الهی است و از طریق این تحقیر و تجلیل غلط، ارزش‌های مادی را تجلیل و ارزش‌های الهی را تحقیر می کنند؛ مثلاً کارناوال‌ها به عنوان یک میل طبیعی و نیاز فطری تجلیل می شود؛ ولی دسته‌های عزاداری تحقیر می شود. در جشن هنری که پنجاه سال پیش در شیراز برگزار شد، هنرهای سنتی را هم نشان می دادند. یکی از هنرهای سنتی هم در یکی از غرفه‌ها عزاداری بود؛ آنجا یکی سینه می زد، یکی زنجیر می زد، یکی... ؛ هنر مدرن را هم در صحنه دیگری نشان دادند و جایزه را هم به هنر مدرن دادند؛ یعنی عزاداری، هنر سنتی کهنه شده‌ای است که دورانش گذشته و آن عریان گرایی [هنر مدرن] - که سروصدا

هم به پا کرد - هنر پیشرفته است. این می شود تجلیل و تحقیر اجتماعی.

۳-۳. امکانات ماله، تکیه گاه ولات جور در تحقیر و

تجلیل اجتماعی

حالا این ها چه کار می کنند؟ تکیه گاهشان چیست؟ ما فقیر و محتاجیم و تا تکیه گاهی برای خود درست نکنیم، نمی توانیم به هیچ طرفی حمله ببریم. کسی که می خواهد به دین و اصول ثابت عالم حمله کند و آن ها را همز و لمز و تحقیر کند، تکیه گاه می خواهد؛ تکیه گاهش چیست؟ امکانات؛ بُتش امکانات است. خیال می کند این ها جای خدا را می گیرند. همیشه همین طور بوده است؛ حتی آدم هایی هم که کم تحقیر می کنند، با تکیه به امکاناتشان تحقیر می کنند؛ آدم فانی که نمی تواند بدون پشتوانه، تحقیر و تجلیل کند. یک اله برای خود درست می کنند و به جنگ اله حقیقی می روند؛ به جنگ دین و توحید می روند. الهشان چیست؟ امکانات مالیشان است؛ ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ

أُخْلِدَ). خیال می کنند واقعاً این مال - که از دل آن قدرت و اطلاع و همه چیز بیرون می آید، نرم افزار و تمدنش درست می شود، به یک تمدن و قدرت منتهی می شود - پشتوانه جاودانگی و خلود و ثبات انسان است. بعد حول این بتی که درست کرده اند، فرهنگ سازی می کنند؛ می شود مثل فرهنگ سرمایه داری. کسی با ثروت و با پیشرفت و تعالی مخالف نیست! اما سرمایه و امکانات مادی نباید محور شود؛ نباید کرامت انسان به نفع امکانات مادی تغییر کند و انسان ها به نفع مناسبات توسعه سرمایه تحقیر شوند (آنچه که الان اتفاق می افتد)؛ نباید کرامت انسان هزینه توسعه سرمایه شود.

خیال می کنید فقط در قدیم [انسان ها را] پیش روی بت های سنگی قربانی می کردند؟! امروز هم در نظام سرمایه داری همین طور است؛ کرامت جامعه جهانی در مقابل توسعه سرمایه تحقیر می شود، انسان ها قربانی می شوند، عواطف انسان مثل انرژی های مادی و سوخت فسیلی خرج توسعه سرمایه می شود؛ همان طور که سوخت فسیلی را به

بنزین و فرآورده‌های مصرفی تبدیل می‌کنند، انرژی‌ها و عاطفه انسان را هم به ثروت بالفعل تبدیل می‌کنند؛ اصلاً فرایند نظام سرمایه‌داری و چرخه توسعه، همین است.

بنابراین وقتی بتی به نام امکانات مادی شکل گرفت، فضایی درست می‌شود که همه چیز حول این اله شکل می‌گیرد؛ وقتی تکیه‌گاه انسانی و اولیای طاغوتی امکانات شود، دیگر همه چیز - از تحقیر و تجلیل‌ها، طبقه‌بندی‌ها، جذب و دفع‌ها - باید حول این امکانات شکل بگیرد. الان مناسبات بین‌المللی را ببینید! وقتی می‌خواهند گروه‌بندی کنند، چطور گروه‌بندی و یارگیری می‌کنند؟ یارگیری، جذب، دفع، جنگ و صلح آن‌ها بر اساس همان طبقه‌بندی قدرت مادی در جهان است، [بر اساس] مناسبات قدرت مادی و مناسبات توسعه سرمایه و مناسبات اعتماد به امکانات است.

وقتی چنین اتفاقی افتاد، کأنه فرهنگی در جامعه شکل می‌گیرد. فرهنگ، یک امر حقیقی است؛ [گویا] خیمه‌ای شکل می‌گیرد که ما زیر آن زندگی می‌کنیم. فرهنگ اجتماعی، به منزله بلد و خیمه‌ای است که انسان در آن

زندگی می‌کند؛ یا بلد امن است؛ بلد امین است. جایی که روح نبی اکرم^ص در یک فرهنگ تجلی می‌کند، می‌شود بلد امین.^۱ همین‌طور که آنجا اهل بیت^{علیهم‌السلام} «أَرْكَانَ الْبِلَادِ» هستند،^۲ این طرف هم اولیای طاغوت ارکان البلاد هستند؛ یعنی تجسد روح آن‌ها به خیمه‌ای تبدیل می‌شود که جامعه در آن زندگی می‌کند؛ چنین ستونی درست می‌شود. در این ستون و در این شهر مادی که در آن همه فرهنگ الهی تحقیر می‌شود، مؤمنین جایی ندارند. اینجا فضای امن دنیاپرستی است و فضای ناامن برای توحید. در جامعه فرعون، موحدین

۱. اشاره به آیات ابتدایی سوره مبارکه بلد: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ و آیات ابتدایی سوره مبارکه تین: ﴿وَالْتِّينِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ و روایات مربوط به این آیات، از جمله: «قال الباقر^{علیه‌السلام}: ﴿وَالْتِّينِ﴾ الحسن ﴿وَالزَّيْتُونِ﴾ الحسين ﴿وَالطُّورِ سِينِينَ﴾ أمير المؤمنين ﴿وَالْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ ذاك رسول الله ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ قال حين أخذ الله ميثاقه لمحمد و أوصيائه بالولاية»؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۱.
۲. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

ناامن هستند؛ در جامعه فرعون، فضا برای قبّطی‌ها و ملاً اطراف فرعون امن است، ولی فضا برای موسای کلیم[ؑ] و سبّطی‌ها ناامن است و تحقیر می‌شوند. من گمان می‌کنم - از بیان بعضی بزرگان هم استفاده می‌شود - که قرآن چنین فضایی را توضیح می‌دهد.

۴-۳. سوره همزه، تصویر از تلاش فراغنه تاریخ در

همز و ملز توحید و اقامه کفر

[در این سوره بحث از] همز و لمزی است که فراغنه‌ای با تکیه به بت و امکانات، نسبت به دین و نسبت به توحید، نسبت به انبیاء[ؑ] و نسبت به خداپرستی می‌کنند. بعد همه چیز را حول آن می‌تَنند و یک فضای فرهنگی درست می‌کنند. ستون این شهر فرهنگی، ارزش‌های مادی است؛ این خیمه بر محور ارزش‌های مادی [استوار] است؛ کما اینکه «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^۱ دین واقعاً یک شهر است؛ بلد امینی است که ستونش بندگی است؛ ستونش سجده و رکوع و

خشوع است. [در این بلد] همه ارزش‌ها، حول رکوع و سجود و نماز شکل می‌گیرند. در آن بلد هم همه چیز حول ارزش‌های مادی شکل می‌گیرد. ستون‌های آن شهر، ارزش‌های مادی هستند. ستون‌های شهر الهی، انبیاء و اولیاء^{علیهم‌السلام} هستند؛ «أَرْكَانَ الْبِلَادِ»^۱ هستند؛ «دَعَائِمُ الدِّينِ»^۲ هستند. رکن و ستون شهر، خود نبی اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} است. «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ»؛^۳ خود حضرت، شهر است. ما ممکن است در این شهر زندگی کنیم و ممکن است در شهر طواغیت زندگی کنیم؛ ستون اینجا هم خود طواغیت هستند؛ محور همه صفات رذیله،

۱. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

۲. تعبیری در وصف اهل بیت^{علیهم‌السلام} که در موارد متعددی از زیارات و ادعیه وارد شده، از جمله: «وَأَنْتُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ وَ أَرْكَانُ الْأَرْضِ»؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۵۹.

۳. روایت معروفی که با الفاظ مختلف (مدینه علم، مدینه حکمت، مدینه جنت، دار علم، دار حکمت) در کتب متعدد شیعه و عامه نقل شده و باب بودن امیر مؤمنان^{علیه‌السلام} را نسبت به شئون مختلف نبی اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} بیان می‌کند؛ رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۰۰، «باب أنه^{علیه‌السلام} باب مدینه العلم و الحکمة».

خودشان هستند؛ «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ... وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ»^۱.

روایت مستند و لطیفی است که در تفسیر البرهان نقل کرده‌اند؛ حضرت فرمودند: «الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَ لَمْزُوهُمْ»^۲؛ این همز و لمز، همز و لمز اولیای تاریخی است

۱. «عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ فَمِنْ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَطْمُ الْغِيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بغيرِ حَقِّهِ وَ تَعَدُّی الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ ﴿ما ظهر منها﴾ وَ مَا بَطَنَ ﴿و الزنا و السرقة﴾ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ قَالَ الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَ لَمْزُوهُمْ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ»؛ البرهان، ج ۵، ص ۷۵۶. علی استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۷۷۸.

که اولیای معصوم علیهم السلام را - که محور اقامه حق در تاریخ هستند - همز و لمز می کنند. چه کسانی لمز می کنند؟ پرچم داران کفر در تاریخ. ذیل آن ها هم یک جامعه تاریخی و نظام ارزشی فاسد تاریخی می سازند؛ در این نظام ارزشی فاسد تاریخی، اولیای خدا و دین و حقایق همیشه لمز می شود. در دولت بنی امیه، حضرت امیر علیه السلام در هفتاد هزار منبر سب می - شود؛ العیاذ بالله! پناه بر خدا. پس این معنای همز و لمز بود.

باید مقداری بحث کنیم که این همز و لمز بر سر جامعه چه می آورد؛ بعد ببینیم چه تناسبی با عذابی که خدای متعال می فرماید دارد؛ خدای متعال - به تعبیر غلط من - به کل این تمدن نگاه ماهواره ای کرده است؛ کما اینکه خدای متعال در جای دیگر نگاه ماهواره ای می کند و می فرماید: همه دستگاه مادی، فقط یک زبد و کف روی آب است. [در اینجا هم] نگاه ماهواره ای کرده و می گوید: [به این گستردگی و سیطره ظاهری] نگاه نکنید! کل حیات دنیایی در دستگاه عظیم من، ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾ است؛ یعنی دستگاه شیطان با همه وسعتش - که همه همز و لمز هم مال شیطان است؛ روایت

را [در آینده] می خوانیم؛ غضب نسبت به اهل بیت علیهم السلام ایجاد می کند - امر تحقیر شده ای است که ﴿لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾.



گفتار دوم

موضوع همز و ملز

(رویکرد دوم)

۱. اولیاء الهی و دستگاه توحید، موضوع همز و لمز

در سوره همزه

عرض کردیم که این سوره مبارکه، به حسب ظاهر، دو فراز دارد. در یک فراز، به دو صفت همز و لمز و کسانی که مبتلای به آن هستند و مبالغه در همز و لمز دارند، اشاره می‌کند. این مبالغه، هم می‌تواند اشاره به کثرت کمی (فراوان همز و لمز می‌کنند) باشد، هم کثرت کیفی (همز و لمزهای بزرگ دارند و همّاز و لَمّاز هستند). فرموده‌اند: ریشه آن هم این است که انسان وقتی به امکانات تکیه می‌کند و خیال می‌کند آن امکانات می‌تواند جای خدا را برای انسان پُر کند و به انسان خلود بدهد، کم‌کم نسبت به

دستگاه خدای متعال بدبین می‌شود؛ آن وقت همز و لمز نسبت به دستگاه خدای متعال، عیب‌جویی و بدگویی و همز و لمز کردن مؤمنین و اولیای خدا شروع می‌شود. پایانش چیست؟ خدای متعال می‌فرماید: این دستگاه با همه وسعتش، با بی‌اعتنایی کامل در حطمه و آتش شکننده‌ای پرتاب می‌شود، آتشی که از جان آن‌ها سر می‌زند و طلوع می‌کند و بعد هم [این‌گونه توصیف می‌شود: آتش و جهنمی در بسته، در میان ستون‌های عظیمی از آتش؛ ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّةٌ * فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾]. تصویری که از جهنم و حطمه در این سوره ارائه شده، تصویری فوق‌العاده است؛ البته تصویرگری آن محتاج بحث‌های جدی هنری است که از وسع من خارج است.

۱-۱. بے‌اکرم^ﷺ، مبدأ همه خیرات و صفات حمیده

چند معنا را برای همز و لمز اشاره کردیم. معنای آخر این بود که آنچه در مرحله اقامه باطل اتفاق می‌افتد، همز و لمز نسبت به دستگاه حق و ارزش‌های الهی است. ممکن است از زاویه دیگری همین سوره را دوباره ترجمه کنم که

شاید در آن از روایات استفاده شود؛ بیان بعضی بزرگان هم شاید به همین جا برگردد؛ آن این است که ما سرچشمه همه خیرات را خدای متعال و بعد به اذن الله، نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ می دانیم؛ همه خوبی ها به حضرت حق برمی گردد؛ مدار همه حُسن و زیبایی ها خداست. مدار همه زشتی ها هم دشمنی با خدا و دشمنان خداست. در منزلت بعد اگر بخواهیم در عالم مخلوقات ببینیم، مدار همه خوبی ها نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ هستند. «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فُرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»؛^۱ اصل و فرع همه خیرات، نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ هستند. «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بَرٍّ»؛ همه خیرات عالم، فرع بر نبی اکرم ﷺ است. «عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ»؛ دشمنان نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ هم ریشه همه بدی ها هستند؛ همه بدی ها از فروع آن ها هستند.^۲

۱. زیارت جامعه کبیره

۲. «عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بَرٍّ فَمِنْ الْبَرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ

در حدیث عقل و جهل^۱ هم عرض کردم که شاید از آن حدیث نورانی استفاده شود که اصل بندگی، متعلق به نبی-اکرم^ﷺ است؛ حضرت است که خدای متعال به او فرمان اقبال و ادبار داد؛ در همه مقامات، خدای متعال را بندگی کرد. همه جنود و لشکر نورانی و ۷۵ صفت حمیده، از ایمان و خیر و توکل و یقین و رضا و صبر، همگی جنود نورانی نبی اکرم^ﷺ هستند. احدی نمی تواند مستقل از نبی اکرم^ﷺ به این صفات دست پیدا کند (کما اینکه اصل همه این خوبی ها هم حضرت حق است). اخلاق نبی اکرم^ﷺ محور اخلاق حمیده در کائنات است. هر کسی توکل دارد، شعاعی از توکل

←

الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارُ وَ الْإِفْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعَدَّى الْحُدُودَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ ﴿مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ﴾ وَ الزَّنا وَ السَّرَقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا؛ /الكافی، ج ۸، ص ۲۴۲ - ۲۴۳.

حضرت در وجود او می‌افتد. یقین انبیاء علیهم‌السلام شعاعی از یقین نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. یعنی [همه خوبی‌ها] در نورانی شدن به پرتوی نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ حضرت آن شمس است - ﴿وَالشَّمْسُ وَالضُّحَا﴾^۱ - که پرتو اش بر قلوب مؤمنین می‌تابد و مؤمن می‌شوند؛^۲ دارای صفات کریمه می‌شوند. اصل نور نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کجاست؟ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.^۳ اصل خلق نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کجاست؟ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾»^۴؛ تأدیب خدای متعال است؛ سرچشمه اخلاق کریمه نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود حضرت

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. اشاره به تفسیر آیه شریفه: «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَالضُّحَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ: «الكَافِي، ج ۸، ص ۵۰».

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

۴. سوره قلم، آیه ۴.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵.

حق است؛ همه صفات نبی اکرم^ﷺ از ناحیه حضرت حق است.

۲-۱. حسن ظن به خدا و اقرار به مقامات اولیاء

اللهی، راه و صول به همه خیرات و صفات حمیده

اشاره کردیم که اگر بخواهیم به این صفات برسیم، راهش اقرار و حسن ظن است. اینکه این قدر دستور داده شده که به خدای متعال حسن ظن داشته باشید؛^۱ خوبی ها را از خدا بدانید، بدی ها را از خودتان بدانید؛ ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾؛^۲ اینکه اگر کسی سوء ظن بالله پیدا کرد، باب همه خیرات به روی او بسته می شود؛ اینکه مأیوس شدن از رحمت خدا اعظم

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۷۱، «بَابُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۲. سوره نساء، آیه ۷۹.

گناهان است؛^۱ اینکه در روایات آمده اگر گناهکار از رحمت خدا مأیوس شود - یعنی به خدای متعال بدبین شود و بگوید «خدای متعال دیگر نمی‌بخشد» و صفت رحمت خدا را نبیند - این [یأس] از گناهانش بزرگ‌تر است؛^۲ [اینها همه بیانگر همین اهمیت حسن‌ظن به خداوند است.] اصلاً باب نجات ما حسن‌ظن به خداست. از آن طرف باب نجات ما صلوات بر نبی اکرم ﷺ است. یک بار بحث صلوات را عرض کردم؛ صلوات یعنی اقرار،

۱. «عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَاسْتَقْبَلَ الْقَبْلَةَ قَبْلَ التَّكْبِيرِ وَ قَالَ: "اللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسْنِي مِنْ رَوْحِكَ وَلَا تُقْنَطْنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تُؤَمِّنِّي مَكْرَكَ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ" قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا سَمِعْتُ بِهَذَا مِنْ أَحَدٍ قَبْلَكَ فَقَالَ إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَايِرِ عِنْدَ اللَّهِ الْيَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَالْقُنُوطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَالْأَمْنَ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۵۴۴.

۲. «رَوَى أَنْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَرَّ بِالزُّهْرِيِّ [بِالزُّهْرِيِّ] وَهُوَ يَضْحَكُ قَدْ خُوِطَ فَقَالَ مَا بَالُهُ فَقَالُوا هَذَا لِحَقِّهِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقُنُوطُهُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْ قَتْلِهِ؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۹.

اقرار به همه خوبی‌ها. طبق روایات ذیل آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ
مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ
سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱، صلوات خدای متعال بر نبی اکرم^ص تنزیه
ایشان از نقائص است - ایشان مبرای از عیوب است؛
معصوم مطلق است - و صلوات ما اقرار و تعظیم است.^۲
این قبلاً گذشت.

پس ما یک سلوک با صلوات داریم که سالک با اقرار به
مقامات ائمه^ع می‌تواند همه درجات را طی کند. در باب
انبیای اولوالعزم^ع آمده است: آن‌ها اولوالعزم شدند چون
وقتی خدای متعال مقامات نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع و ائمه^ع را

۱. سوره احزاب، آیه ۵۶.

۲. «قال: صَلَّاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَزْكِيَةٌ لَهُ وَ ثَنَاءٌ عَلَيْهِ وَ صَلَّاتُ الْمَلَائِكَةِ
مَدَحُهُمْ لَهُ وَ صَلَاةُ النَّاسِ دُعَاؤُهُمْ لَهُ وَ التَّصَدِيقُ وَ الْإِقْرَارُ بِفَضْلِهِ»
(تفسیر التمیی، ج ۲، ص ۱۹۶)؛ «قال حدثني أبي يزيد بن الحسن قال
حدثني موسى بن جعفر^ع قال قال الصادق جعفر بن محمد^ع: من
صلى على النبي^ص فمعناه أنى أنا على الميثاق و الوفاء الذى قبلت
حين قوله ﴿أَ لست بربكم قالوا بلى﴾»؛ معانى الاخبار، ص ۱۱۵-۱۱۶.

تا امام زمان علیه السلام به آنها عرضه کرد، بی درنگ اقرار کردند.^۱ وقتی اقرار کردند، آن حقایق در آنها محقق می شود؛ لذا خودشان پرچم دار می شوند. آنها در اقرار از دیگران سبقت گرفتند و پرچم دار شدند؛ کما اینکه طبق روایات متعدد، اولین کسی که در عالم میثاق، ربوبیت و اولو هیت حضرت حق را قبول کرد، نبی اکرم (ص) بود؛^۲ [لذا] آن حقایق، به وجودش عطاء شد و ولی کل عالم شد.

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ قَالَ: عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوْلَى الْعَزْمِ أَوْلَى الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. «عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سِئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتْ وَ لِدَ آدَمَ قَالَ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ ﴿مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾

نسبت به نبی اکرم^ﷺ هم این طور است؛ اصل سلوک ما، سلوک با صلوات است؛ وقتی اقرار کردیم، این اقرار، همه خیرات را دنبال خود می آورد؛ «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيِّبًا لِّخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِّأَنفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لِّنَا وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا»؛^۱ اگر صلوات آمد، اقرار آمد، [آن وقت] خدای متعال انوار ولایت آن ها را در وجود انسان جاری می کند. وقتی جاری شد، «طَيِّبًا لِّخَلْقِنَا»؛ اصل سرشت انسان پاک می شود؛ یا «طَيِّبًا لِّخُلُقِنَا»؛ خُلُقِیات انسان پاک می شود؛ «وَ طَهَارَةً لِّأَنفُسِنَا»؛ طهارت نفس پیدا می شود؛ یعنی توحید و نورانیت توحید می آید؛ «وَ تَزْكِيَةً لِّنَا»؛ موجب رشد و نمو و موجب پاک شدن ما می شود؛ «وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا»؛ خطاهای ما - که ما همیشه با خطا همراهیم - پُر و جبران می شود؛ یعنی نور نبی اکرم^ﷺ، صفات رذیله و گناهان ما را هم پاک می کند.

←

فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ». همچنین رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۱۰، «بَابُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَ أَقْرَأَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالرُّبُوبِيَّةِ».

یک معنای شفاعت هم همین است؛ حضرت با عبادت خود، بدی‌های ما را جبران می‌کند؛ البته معنایش این نیست که ما گناه کنیم! نه، ما باید خجالت بکشیم؛ ولی حقیقت این است که حضرت با عبادت خود، ما را تطهیر می‌کند. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾^۱؛ یعنی خدای متعال برای تو فتح مبینی کرد، می‌خواهد گناه گذشته و آینده‌ات را بیامرزد. پیغمبری که نقطه عصمت عالم است و کمترین لغزشش مدار کائنات را به هم می‌ریزد، یعنی چه که ﴿مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾؟! امام صادق^ع فرمود: حضرت نه گناه کرده و نه نیت گناه، «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ»^۲ (یا [در روایت دیگر آمده] «حَمَلَهُ

۱. سوره فتح، آیات ۱ - ۲.

۲. «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ قَالَ: مَا كَانَ لَهُ مِنْ ذَنْبٍ وَ لَا هُمْ بِذَنْبٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۴.

اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ^(۱)؛ یعنی حضرت بار گناهان دوستانش را برداشته است؛ ایشان می‌خواهند با عبادت خود، این گناهان را پاک کنند. حضرت عبادتی می‌کند که برایشان فتح الفتوح می‌شود؛ یعنی همه گناهان گذشته و آینده امتش پاک می‌شود.

پس ما با صلوات بر نبی اکرم^ﷺ می‌توانیم سالک باشیم. اگر اهل صلوات شدیم چه می‌شود؟ صفات نبی اکرم^ﷺ در ما تجلی می‌کند. همه صفات ما قائمه‌های نور می‌شود. [می‌دانید که] صفات انسان - از بخل و حسد و کبر و ریا یا به عکس، جود و توکل و... - قوائم وجودش هستند. اگر کسی بتواند باطن یک انسان [مؤمن] و خیمه وجودی او را ببیند، قائمه‌های وجودی‌اش صفات کریمه او هستند. روح همه صفات، صلوات اوست، خضوع اوست، خشوع اوست،

۱. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ النَّائِلِ^(ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾ فَقَالَ^(ع) وَ أَيْ ذَنْبٌ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ^(ﷺ) مُتَقَدِّمًا أَوْ مُتَأَخِّرًا وَ إِنَّمَا حَمَلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ^(ع) مِمَّنْ مَضَى مِنْهُمْ وَ بَقِيَ ثُمَّ غَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ»؛ تأویل الآیات، ص ۵۷۵.

بندگی اوست؛ «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^۱. به عکس، رکن اصلی وجود انسان کافر، استکبار و تفرعن اوست و قائمه‌های وجودی‌اش، صفات رذیله او هستند؛ خیمه وجودی‌اش همین است.

مکرر گفته‌ایم که حقیقت بهشت، اهل بیت علیهم‌السلام هستند؛ باطن بهشت، ولایت آن‌هاست؛ ولایت آن‌ها در مقامات تجسد پیدا می‌کند تا می‌شود مقامات بهشت. نعم بهشتی، تجسد ولایت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام هستند. اگر کسی به حضرت متولی شد و صفات حضرت در او پیدا شد، چند خصوصیت پیدا می‌کند: اول اینکه وجودش منفتح می‌شود و شرح صدر پیدا می‌کند؛ درب‌ها به رویش باز می‌شود؛ پنجره‌های غیب به رویش باز می‌شود؛ وجودش وجود مسدود و ضیق و حَرَج نیست؛ به تعبیر قرآن ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مِثْلُهَا كَمِثْلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْاَوْتَادُ وَ الْاُطْنَابُ وَ إِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَ انْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدُّ وَ لَا طُنْبُ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۴۴.

لِلْإِسْلَامِ^۱؛ خدای متعال دریچه‌های وجودش را باز می‌کند و حقایق به قلبش وارد می‌شود؛ حقایق از ساحت نبی اکرم ﷺ نازل می‌شوند. ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾؛ کسی هم که خدای متعال می‌خواهد اضلال کند، درهای قلبش را می‌بندد و مسدود می‌شود و در حرج و تنگنا می‌افتد.

نتیجه این صلوات چیست؟ وسعت وجود است. نتیجه صلوات این است که درون انسان، بهشتی به‌پا می‌شود. از همین‌جا درون بهشت است؛ بهشت در وجودش محقق می‌شود. بعد در بیرون هم، درون فضای ولایت نبی اکرم ﷺ است که بهشت بیرونی ماست. پس هم درونش بهشت می‌شود و هم بیرونش بهشت می‌شود و هم پنجره‌های وجودش باز می‌شود؛ این می‌شود حسن‌ظن، می‌شود صلوات؛ باب همه خیرات هم همین است؛ اصل رسیدن به خیرات، اقرار به

۱. ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضِيقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۵.

حسن حضرت حق و حسن ظن به خدای متعال و اولیای اوست.

۱-۳. سوء ظن به خدا، متعال و اولیاء الهی و عداوت با ایشان، مبدأ همه صفات رذیله و محرومیت از رحمت الهی

نقطه مقابلش سوء ظن بالله و بدبینی به اولیای خداست. اگر کسی سوء ظن بالله پیدا کرد و کارش به عداوت رسید، درهای رحمت خدا به رویش بسته می‌شود؛ این دیگر مخلد در نار است. در دعای کمیل خوانده‌اید: «وَأَنْ تُخَلَّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ». خیلی‌ها به جهنم می‌روند، با پای خودشان هم می‌روند، ولی خدای متعال نجاتشان می‌دهد. ولی عده‌ای مخلد هستند، آن‌هایی که اهل عنادند. آنکه با خدا دشمنی دارد و سوء ظن و بدبینی‌اش به خدای متعال به جایی می‌رسد که عداوت پیدا می‌کند و می‌گوید: «اصلاً [خیر تو را] نمی‌خواهم؛ هرچه از طرف تو می‌آید بد است»، آنکه نسبت به دستگاه خیر خدای متعال نفرت پیدا

می‌کند، این دیگر مسدّد می‌شود؛ «مُؤَصَّدَةٌ» می‌شود؛ درها به رویش [بسته] می‌شود. در یک جهنّم مسدود [واقع شده] و دیگر بابی به رویش باز نمی‌شود.

آدمی که سوءظن بالله پیدا می‌کند، این سوءظن، مبدأ همه صفات رذیله می‌شود؛ به جای صفات نورانی نبی اکرم^ﷺ، حسد می‌آید، بخل می‌آید، ریا می‌آید؛ این طور می‌شود. به نبی اکرم^ﷺ سوءظن پیدا می‌کند و باب همه خوبی‌هایی که از طرف نبی اکرم^ﷺ در عالم نازل می‌شود، به روی او بسته می‌شود. در نقل است که حضرت از جهنّم عبور می‌کنند و [از عبور ایشان] نسیم رحمتی می‌وزد؛ بعضی از آن‌ها که در اعماق جهنّم هستند، می‌گویند: «چه شده است؟»؛ می‌گویند: «این وجود مقدّس از مسیر جهنّم عبور کردند و نسیم رحمت الهی وزید»؛ آن‌ها می‌گویند: «درب جهنّم را ببندید! ما این نسیم را نمی‌خواهیم». باب رحمت به روی این آدم بسته می‌شود. بدترین صفتی که شیطان در ما ایجاد می‌کند، سوءظن بالله و بدبینی نسبت به اولیای خداست که منشأ همه رذایل می‌شود؛ یعنی وقتی شما نسبت به خیرات نبی اکرم^ﷺ و

به بهشت بدبین شدید، می‌شود جهنم؛ سوم ندارد. اینکه ولایت ابلیس بدترین محیط جهنم و محیط عذاب است، به خاطر آن است که با خدا دشمنی کرده؛ «فَعَدُّوا اللَّهَ»؛^۱ بنای عداوت گذاشته؛ سوءظن بالله پیدا کرده؛ خدای متعال را متهم کرده به اینکه ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾؛^۲ یعنی - العیاذ بالله - خدای فریبکاری که من را فریب داد؛ من شش‌هزار سال عبادت کردم، ولی مزد من را به دیگری داد! او چنین عدوی است. [آدمی را تصور کنید که] اگر یک روز برای خدا کار کند و مزدش را نگیرد، مثلاً یک شب نماز شب بخواند و صبح پایش بشکند، می‌گوید: عجب! من نماز شب خواندم

۱. تعبیری در خطبه قاصعه در وصف ابلیس: «اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بَخْلَقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُّوا اللَّهَ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِیَّةِ وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّنْذُلِ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۶.

۲. ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۳۹.

ولی پایم شکست! حالا شیطان شش هزار سال عبادتی کرده که «لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ»^۱ و بعد هم از بهشت بیرونش می کنند؛ [حالا] می گوید: «تو من را فریب دادی». به اینجا که رسید، دیگر باب همه خیرات بسته می شود.

درباره آیه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ عرض می کردم که اگر آدم عیب را از خودش دید، هیچ مشکلی نیست؛ [می گوید:] من گناهکارم، تو که گناهکار نیستی. در دعای ابو حمزه خوانده اید: «وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ»؛ خدایا! تو من را ببخش، من و

۱. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۷.

۲. ﴿وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۸۷.

کل بدی‌هایم را؛ با اینکه [گناهانم] خیلی عظیم است، ولی در دستگاه رحمت تو اصلاً به حساب نمی‌آید. پس اگر من عیب پیدا کنم، عالم خیلی خراب نمی‌شود؛ ولی - العیاذ بالله - اگر امیرالمؤمنین^{علیه السلام} عیب پیدا کرد، کائنات به هم می‌ریزد؛ دیگر به هیچ کس نمی‌توان اعتماد کرد.

خدای متعال انبیاء^{علیهم السلام} را معصوم قرار داده است. کل دستگاهشان دستگاه عصمت است؛ صفاتشان، عملشان و فکرشان معصوم است؛ سرپرستی‌شان عصمت دارد؛ «أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^۱ هستند؛ کمترین خیانتی در امانات نمی‌کنند. عباد الله امانات الهی در دست نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه^{علیهم السلام} هستند؛ اینکه می‌گوییم: «أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» یعنی همین؛ کمترین تخلفی نمی‌کنند.

۱. تعبیری در وصف اهل بیت^{علیهم السلام} که در بیشتر زیارات ایشان (از جمله در زیارت امین الله) آمده است.

۴-۱. تلاش شیطان بر اے ایجاد عداوت و بدبینی نسبت

به خداے متعال و اولیاء الهی

حالا کار شیطان چیست؟ سیر با، همز و لمز است. تلاشش این است که در ما سوءظن به خدا و اولیای خدا ایجاد کند؛ اگر توانست ما را بدبین کند، [در این صورت] کار ما تمام است. نقطهٔ مقابل، صلوات است؛ ما هر گناهی هم بکنیم، اگر به خدا بدبین نباشیم، بخشیده می‌شویم؛ [اگر] به اولیای خدا بدبین نباشیم و نگوییم [خطای ما] کار تو بود، بخشیده می‌شویم؛ ولی - العیاذ بالله - اگر گفتیم: «پیغمبر ﷺ اهل گناه است»، اصلاً دیگر نمی‌توان کاری کرد؛ وقتی معصوم‌ترین را متهم کردید، این دیگر پاک‌کردنی نیست.

۲. همز اولیاء الهی در مقیاس جامع و بامحوریت ولات اجتماع

گاهی یک آدمی همز و لمز می‌کند؛ ولی گاهی اولیای یک جامعه همز و لمز می‌کنند و جامعه هم قبول می‌کند؛ سراسر این جامعه، جهنم می‌شود. صفات اجتماعی‌ای که قائمه این جامعه هستند، صفات رذیله و صفات جهنمی‌اند. خوب دقت کنید! اصل این صفات، به چه کسی برمی‌گردد؟ به ولیّ کل. او خود، محور جهنم می‌شود. اینکه جهنم «وَلَايَةُ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ» است،^۱ یعنی خودشان محور جهنم هستند. می‌دانید که [به بیان قرآن کریم، در عالم خلق] یک آتشی (جهنمی) داریم که

۱. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة رُوي مَرْفُوعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْإِسْمَاعِيلِيِّ) أَنَّهُ قَالَ (وَأَمَّا قَوْلُهُ ﴿كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ﴾ أَيُّ إِنَّ الْمُتَيْقِنَ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَايَةُ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ مَنْ دَخَلَهَا فَقَدْ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ أَخْبَرَ سُبْحَانَهُ عَنْهُمْ ﴿وَسَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱.

﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾؛^۱ «وقود» یعنی آتش گیره که اصلاً مبدأ آتش است و اگر او نباشد، آتشی به پا نمی شود؛ شعله از آنجا ناشی می شود. عده ای وقود جهنم هستند؛ آن ها که وقود جهنم هستند، عُمَد نار هستند. پس شیطان گاهی در من می دمد و غضب و بدبینی و سوءظن به خدا و اولیای خدا ایجاد می کند؛ ولی گاهی حول سوءظن، یک جامعه می سازد. [در این جامعه] همه روابط اجتماعی، مبتنی بر سوءظن بالله و سوءظن به اولیای خدا و انبیاء^{علیهم السلام} است، مبتنی بر صف بندی مقابل انبیاء و اولیاء^{علیهم السلام} است، مبتنی بر دوستی با دشمنان آنهاست. شیطان صف دشمنان آنها را شکل می دهد و آدم در آن صف قرار می گیرد. اگر وارد صف دشمنان شدید، وارد جبهه همز و لمز شده اید؛ یعنی مقابل جبهه صلوات.

در عالم دو جبهه می بینید: یکی جبهه صلوات و «مصلین» (یکی از معانی مصلین همین است که اهل صلوات هستند؛

۱. ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۴.

«وَجَعَلَ صَلَواتِنَا عَلَيْكُمْ»^۱؛ یکی هم جبهه معاندین و جبهه اهل همز و لمز که عیب از خودشان است ولی عیب‌ها را به خدا و رسول ﷺ نسبت می‌دهند و خود را تطهیر می‌کنند. شیطان خودش پر از عیب بود ولی خدا و خلیفه خدا را معیوب می‌دانست و تکبر می‌کرد و می‌گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾.^۲ یکی از اساتید می‌فرمودند: «شیطان وقتی گفت: "﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾"، خدای متعال او را به عالم دنیا آورد و به او نشان داد که از گل، همه چیز سبز می‌شود، نه از آتش؛ ولی شیطان باز هم می‌گوید: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾!». همه رویش‌ها از گل است، نه از آتش؛ حتی گل آدم سرچشمه رویش است، چه رسد به روحش.

پس وقتی دستگاه همز و لمز شکل می‌گیرد، آدمی که به همز و لمز مبتلا شد، خیمه وجودش می‌شود آتش ﴿تَطَّلَعُ عَلَى الْأُفُقِ﴾ - نمی‌خواهم به قرآن نسبت بدهم! ولی اول

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. سوره ص، آیه ۷۶.

واقع را ببینیم که چه اتفاقی می افتد - و این خیمه وجودی، درون خیمه در بسته دیگری است که خیمه ولایت شیطان است. خیمه ولایت شیطان، یک خیمه مؤصده است؛ هیچ خیری واردش نمی شود؛ کما اینکه قرآن بعضی قلوب را «قلوب قاسیه» می نامد و می فرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾؛^۱ مثل سنگ یا سخت تر از سنگ هستند و دادوستدی ندارد؛ یعنی کسی که به وادی همز و لمز قدم گذاشت و اهل همز و لمز شد، باب همه خیرات را به روی خود می بندد.

گاهی یک جامعه بر محور ولات جور درست می شود که کارشان همز و لمز است. گاهی انسان عضو این جامعه می شود و این جامعه را می پذیرید؛ آن وقت همه صفات رذیله آن جامعه در او هم ظهور می کند. این انسان جزء جامعه همّازین و لمّازین می شود؛ اصل همز و لمز، از او نیست ولی او را هم می گیرد. کسی که به جامعه ای می رود که نبی اکرم ﷺ

را همز می‌کنند، جزو آن‌ها می‌شود، [هرچند] جزو سرانشان هم نیست. وقتی انسان در آن جامعه قرار می‌گیرد، امکانات مادی آن‌ها او را هم فریب می‌دهد؛ خیال می‌کند تکیه‌گاه محکمی [است]؛ [بااینکه] خودش هم چیزی ندارد! «من آنم که رستم بود پهلوان»! جزو این جامعه می‌شود و همز و لمز می‌کند. این هم مخلّد در نار می‌شود. ممکن نیست انسان وارد جامعه همّازین شود و عضو آن‌ها باشد، ولی خودش همز و لمز نکند؛ این شدنی نیست. اگر جامعه‌ای دین را همز و لمز می‌کند، انسان نمی‌تواند [عضو آن جامعه باشد و همّاز و لمّاز نباشد؛

انسانی که صلوات می‌فرستد روحش بهشت می‌شود. در بیرون هم یک بهشت بیرونی هست؛ درها [ی وجود این انسان] به روی بهشت و عوالم غیب نبی اکرم ﷺ باز می‌شود؛ هم درونش بهشت می‌شود و هم در بهشت بیرون است. این بهشت، مقاماتی هم دارد، تجسّدی هم دارد، باطنی و ظاهری دارد. آن طرف هم جهنمی هست و همّازین و لمّازینی که شیطان و دشمنان انسی نبی اکرم ﷺ هستند؛ کار اصلی آن‌ها

ایجاد بدبینی نسبت به نبی اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است. کسی که بدبین شد، قوائم وجودی خودش هم آتش می شود، زیر خیمه شیطان است که آن هم خودش آتش است، یک جهنمی هم هست که آن هم آتش است؛ همه اش آتش می شود. این آتش مُوصَدَه است و درش بسته است.

عده ای هستند که ممکن است به گناه کشیده شوند ولی اهل همز و لمز نیستند. ریشه گناه در همز و لمز است؛ انسان اگر به خیرات بدبینی نداشته باشد، هیچ وقت گناه نمی کند؛ انسان وقتی بدبین می شود، گناه می کند. ولی مؤمنی هم هست که واقعاً اهل همز و لمز نیست، بلکه پَر همز و لمزِ دیگران او را هم گرفته است؛ دیگران گفته اند «این کار بد است» یا «دوره این حرف ها گذشته است»، این [مؤمن] هم کم کم حجابش را رعایت نمی کند یا چشمش را حفظ نمی کند؛ نمی خواهد دین خدا و آیات قرآن را همز و لمز کند، ولی مبتلا می شود؛ خدا او را می بخشد (روایتش را بعداً می خوانم)؛ به جهنم هم که برود، بیرون می آید. بعد که بیرون می آید، درهای جهنم بسته می شود. کسی که اصلاً به

خدا و رسول ﷺ بدین نیست ولی یک جایی پَرِ بدینی دیگران او را هم گرفته است، [عذاب] این کاری را که کرده می‌چشد ولی [در عذاب] باقی نمی‌ماند. اما آن‌ها که داخل جمع شدند و همز و لمز و صفات و بدینی آن جمع نسبت به خدا و رسول ﷺ را قبول کردند، درهای جهنم [به رویشان] بسته می‌شود و [در جهنم، باقی] می‌مانند.

۳. همز و فح و نفث، اقدام شیطان برآه جدا از عباد از جبهه اولیاء الهی

این روایت از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است؛ خود متن مؤید این است که حدیث از ایشان است.^۱ «قَالَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ حضرت از وجود مقدس

۱. [عبارات پیش رو، نقل علامه مجلسی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که در نسخه موجود از این تفسیر، عبارات دیگری نیز در ضمن آن آمده است. بهر حال، تمامی این عبارات عیناً و با کمی فاصله در نسخه موجود از این تفسیر شریف موجود است؛ رجوع شود به: تفسیر الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۵۸۴]

نبی اکرم ﷺ نقل می کنند که فرمود: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ از شیطانی که رانده شده خداست، به خدای متعال پناه ببرید تا شما را هم از درگاه خدا دور نکند و بیماری خودش را به شما تسری ندهد. «فَإِنْ مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ أَعَاذَهُ اللَّهُ»؛ آنکه به خدا پناه ببرد، خدا به او پناه می -

←

«قَالَ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنْ مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ أَعَاذَهُ اللَّهُ وَ تَعَوَّذُوا مِنْ هَمَزَاتِهِ وَ نَفَخَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ أ تَدْرُونَ مَا هِيَ أَمَا هَمَزَاتُهُ فَمَا يُلْقِيهِ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ تُبْغِضُكُمْ بَعْدَ مَا عَرَفْنَا مَحَلَّكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ مَنَزَلَتَكُمْ قَالَ أَنْ تُبْغِضُوا أَوْلِيَائَنَا وَ تُحِبُّوا أَعْدَاءَنَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا نَفَخَاتُهُمْ قَالَ هِيَ مَا يَنْفُخُونَ بِهِ عِنْدَ الْغَضَبِ فِي الْإِنْسَانِ الَّذِي يَحْمِلُونَهُ عَلَى هَلَاكِهِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ قَدْ يَنْفُخُونَ فِي غَيْرِ حَالِ الْغَضَبِ بِمَا يُهْلِكُونَ بِهِ أ تَدْرُونَ مَا أَشَدُّ مَا يَنْفُخُونَ وَ هُوَ مَا يَنْفُخُونَ بَأَنْ يُوْهَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَاضِلٌ عَلَيْنَا أَوْ عَدْلٌ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَا نَفَثَاتُهُ فَإِنَّهُ يَرَى أَحَدَكُمْ أَنْ شَيْئًا بَعْدَ الْقُرْآنِ أَشْفَى لَهُ مِنْ ذِكْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا»؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۴.

دهد. محال است کسی به خدا پناه ببرد و خدا او را با این دشمن و این عدو مبین رها کند؛ این یک نکته‌ای است.

۱-۳. تفسیر همزه به القاء عدل و اولیاء الهی و دوستان

ایشان

بعد حضرت می‌فرمایند: - مقصودم این قسمت است - «وَتَعَوَّذُوا مِنْ هَمَزَاتِهِ وَنَفَخَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ»؛ شیطان همزاتی دارد و همزش را در شما می‌دمد، نفخاتی دارد که در شما می‌دمد، نفثاتی دارد؛ این سه چیز. در ادعیه روزهای ماه مبارک رمضان گاهی حدود بیست مورد از قوای شیطان و وساوس او ذکر شده است که ما [از آنها] به خدا پناه می‌بریم. بعد رسول خدا ﷺ فرمودند: «أُتَدْرُونَ مَا هِيَ؟»؛ می‌دانید این همزات، چه چیزهایی هستند؟ «أَمَّا هَمَزَاتُهُ؟» همزات شیطان، این است: «فَمَا يُلْقِيهِ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ بَغْضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟» در قلب شما، دشمنی ما را القاء می‌کند.

آدم ممکن است بگوید: مگر می شود؟! بله؛ می شود. در آیه قرآن می فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ﴾؛ 'وقتی فقط بحث از خداست، وقتی می گویند: «فقط خدا؛ دنیا نه، امکانات نه، اهداف توسعه نه، فقط توحید»، ﴿إِشْمَازَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾؛ آن ها که به آخرت ایمان ندارند، دلشان مشمئز و متنفر می شود. ﴿وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ وقتی گفتم: خدا و دنیا [با هم]، می گویند: خوب شد؛ ﴿إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ خوشحال می شوند. اما اگر پیغمبر ﷺ فرمودند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، فقط خدا، می گویند: یعنی چه؟! فقط خدا؟! پس این همه امکانات و لذت و بهجت و ... چه می شود؟! بنابراین ممکن است کسی نسبت به نبی اکرم ﷺ غضب پیدا کند. می شود! کما اینکه بودند. آدم وقتی غضب پیدا کرد، از صف حضرت جدا می شود.

بعد اصحاب رسول خدا ﷺ عرض کردند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ نُبْغِضُكُمْ بَعْدَ مَا عَرَفْنَا مَحَلَّكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتَكُمْ»؛ با

وجود مقاماتی که در شما می‌شناسیم و جایگاهتان نزد خدای متعال، چگونه غضب شما در دل ما وارد می‌شود؟ مگر شدنی است؟! بله؛ آن هم شدنی است! حضرت با ایشان مسامحه کردند؛ ولی واقعاً جاهایی غضب پیغمبر ﷺ را در دل گرفتند که جای باز کردنش نیست. «قَالَ أَنْ تُبْغِضُوا أَوْلِيَاءَنَا وَ تُحِبُّوا أَعْدَاءَنَا»؛ فرمودند اگر بغض دوستان ما را [در دل] گرفتید، این دشمنی و بغض [با] ماست. دوستی دشمنان ما، دشمنی ماست. شیطان در دل شما دوستی دشمنان ما و دشمنی دوستان ما را می‌دمد؛ یعنی همز، صف آدم را جدا می‌کند؛ کارِ همز این است. وقتی زیباشناسی آدم عوض شد، از صف خوبان جدا می‌شود و در صف بدان می‌رود؛ خیلی راحت! ریشه اینکه آدم از صف خوبان جدا می‌شود، این است که کار آن‌ها را زشت می‌بیند؛ کم‌کم از کارشان و از خودشان نفرت پیدا می‌کند. وقتی آدم خوبی‌های اهل خیر را بد می‌بیند، معروف برایش منکر می‌شود؛ مثلاً می‌گوید: این نوع پوشش، این نوع رابطه اقشار، این نوع ازدواج، این نوع اشتغال، این نوع تحصیل یا این نوع حقوق اجتماعی، بد

هستند. آن وقت کم کم نسبت به اهل این ها [نفرت پیدا می کند]؛ اول از مناسکشان و بعد کم کم نسبت به خودشان بغض پیدا می کند؛ صف او از خوبان جدا می شود؛ یعنی از صف نبی اکرم ﷺ جدا می شود؛ اگرچه در ظاهر هم بغض نبی اکرم ﷺ [در دل او] نیست، ولی همین بغض نبی اکرم ﷺ است. بعد کم کم با دشمنان رابطه برقرار می کند؛ با صف آن هایی گره می خورد که دشمن اند، حضرت را تحقیر می کنند و مقابل [دستگاه] نبی اکرم ﷺ دستگاه درست کرده اند. این از همزات شیطان است.

پس خود شیطان اولین همّاز است. خودش هم گرفتار همز خودش است؛ جهنمش از همز خودش است و ما را هم در وادی همز خودش می برد. اولین کارش در همز خودش این است که ما را به خدا و به نبی اکرم ﷺ و دوستان و جبهه حضرت بدبین می کند؛ ما را از صف آن ها جدا می کند و در صف دشمنان می برد؛ این می شود همز. اثرِ همز این است که آدم را در جهنم در بسته می برد. وقتی آدم از پیغمبر ﷺ جدا شد، در جهنم می رود! گاهی آدم یک قدم از پیامبر ﷺ جدا

می‌شود ولی دلش به طرف پیامبر^ﷺ است؛ مثل کسی که در قیامت به او می‌گویند: «برو به جهنم!»؛ گناهِش را که می‌بیند سرش را زیر می‌اندازد و می‌رود؛ ولی می‌گوید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. همین که اسم خدا را می‌برد، می‌گویند: «او را برگردانید»؛ یعنی او با اینکه گناه کرده و خودش هم [به-سمت جهنم] می‌رود، ولی عمق دلش با ماست. در روایت آمده که به کسی می‌گویند: «به جهنم برو!»؛ سرش را زیر می‌اندازد که برود؛ ولی برمی‌گردد و نگاهی می‌کند؛ می‌گویند: «چرا نگاه کردی؟»؛ خطاب به خدای متعال می‌گوید: «من به تو امید داشتم». می‌گویند: «او را برگردانید». ^۱ اما اگر

۱. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ آخِرَ عَبْدٍ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَلْتَفِتُ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَعْجَلُوهُ فَإِذَا أُتِيَ بِهِ قَالَ لَهُ عَبْدِي لِمَ لَتَفْتَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ هَذَا فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَبْدِي وَمَا كَانَ ظَنُّكَ بِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تُغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَتُدْخِلَنِي جَنَّكَ فَيَقُولُ اللَّهُ مَا لَأَنْتَ كَتَيْ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَبَلَائِي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي مَا ظَنُّ بِي هَذَا سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا قَطُّ وَكَوْ ظَنُّ بِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا مَا رَوَعْتَهُ بِالنَّارِ أَجِيزُوا لَهُ كَذِبُهُ وَادْخُلُوهُ

کسی اهل عداوت شد، دیگر بابی برای او باز نمی ماند؛
می شود جهنم در بسته؛ می شود ﴿عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ﴾.

پس همز شیطان این است: «تُحِبُّوا أَعْدَاءَنَا»؛ محبت دشمنان. صف او از صف دوستان جدا می شود. اول مناسک را بد می بیند و می گوید: «این چه قواعد حقوقی ای است که اسلام گفته است؟! ارث این طور، نماز این طور، روزه این- طور، حجاب این طور، ...». کم کم سراغ اصل دین می رود؛ کم کم سراغ اصل رسول ﷺ می رود و جبهه اش را جدا می کند. این می شود همز شیطان. [شیطان] خودش مبتلاست و در ما هم بدبینی به خدا و رسول ﷺ، و بغض خدا و رسول ﷺ را می- دمد.

←

الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مَا ظَنَّ عَبْدٌ بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۷۳.

۳-۲. تفسیر نفخ به بدل لای بر اے اولیاء الهی

اما نفخاتش چیست؟ [در ادامه حدیث شریف آمده که] ﴿قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا نَفَخَاتُهُمْ﴾؛ عرض کردند که نفخات آنها چیست؟ این هم خیلی چیز عجیبی است؛ حضرت فرمودند: «هِيَ مَا يَنْفُخُونَ بِهِ عِنْدَ الْغَضَبِ فِي الْإِنْسَانِ الَّذِي يَحْمِلُونَهُ عَلَى هَلَاكِهِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ»؛ گاهی در حال غضب، در انسان می دمند؛ در انسان غضب ایجاد می کنند و بعدش همه کار می کنند، به خصوص اگر غضب، غضب خدا و رسول ﷺ شد؛ آدم را به غضب می اندازد و بعد هم در حال غضب تحریک می کند [و او هم] هر کاری علیه خدا و رسول ﷺ می کند (دهانش باز می شود، کتاب می نویسد، قلم می زند). الآن در فلسفه دین غرب، همه عیوب عالم را به اسم دین - شناسی، به عهده خدا می اندازند؛ شرور را به خدا نسبت می دهند. در درجه بعد سراغ انبیاء ﷺ می آیند.

قدیم هم همین کار بوده است! ببینید از قدیم شیطان برای انبیائی که محور عصمت هستند، چه گناہانی درست

کرده است؟ داستان حضرت داوود^{علیه السلام} را در قرآن ببینید! ایشان برای یک ترک اولی سی روز گریه کرد تا خدا توبه-اش را قبول کند. روایتش از امام رضا^{علیه السلام} است؛ در مجلسی که مأمون ترتیب داده بود، کسی به امام رضا^{علیه السلام} گفت: «شما می-گویید: "انبیاء^{علیهم السلام} معصوم‌اند"» بعد گناهانی را به پیغمبران نسبت داد که در روایات جعلی یهود هم هست و اصلش هم از یهود است؛ مثل اینکه حضرت داود^{علیه السلام} در محراب بود و شیطان در قالب یک پرنده زیبا آمد؛ حضرت نمازش را شکست، دنبال پرنده تا بالای پشت‌بام رفت و درون خانه همسایه‌اش پرید؛ زن همسایه که همسر فرمانده جبهه او بود، عریان شده بود و خود را می‌شست؛ زن را دید و طالبش شد! العیاذ بالله؛ آن زن هم طنازی کرد؛ بعد دستور داد فرمانده جبهه را پیش روی جبهه قرار بدهند تا کشته شود و زنش را بگیرد! آیا گناهی بدتر از این می‌توان به یک پیغمبر نسبت داد؟! وقتی مأمون این را گفت، حضرت فرمودند:

«أعوذ بالله؛ شما به پیغمبر خدا نسبت می‌دهید که نمازش را شکست و دنبال یک پرنده دوید؛ بعد هم برای اینکه به هوای دلش برسد، آن فرمانده را به کشتن داد؟!؛ بعد حضرت داستان را بیان کردند که این نیست.^۱

بینید داستان چطور تحریف می‌شود! این همان همز و لمز است. نسبت به نبی اکرم ﷺ هم همین‌طور است. حالا بینید مورخین و مستشرقین درباره حضرت چه گفته‌اند! این همان همز و لمز شیطان است. راجع به خدا می‌گویند، راجع به پیغمبر ﷺ، راجع به امیرالمؤمنین ﷺ؛ در نهج البلاغه هست که حضرت فرمودند: «أَكْفُتُوا إِنَائِي»؛^۲ خدا، قریش را چنین - و چنان کند که پیمانۀ فضائل من را واژگونه کردند و هرچه

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَكْفُتُوا إِنَائِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوَّلِي بِهِ مِنْ غَيْرِي وَ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُومًا أَوْ مُتً مُتَأَسِّفًا»؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

خوبی از آن من بود به دیگران و بدی دیگران را به من نسبت دادند.

پس [معنای نفخات شیطان] در حال غضب روشن شد؛ شیطان در ما غضب نسبت به خدا و رسول ﷺ ایجاد می کند و ما را به حرف زدن، نوشتن و فلسفه بافی وامی دارد. فیلسوفان مادی را ببینید! کتابی نوشته که از اول تا آخرش دشمنی با خدا و بدگویی به خدا و دستگاه خداست؛ یعنی دید بد و سوءظن شیطانی خود و نفخ شیطان را در جامعه می دمد. [پس گاهی] در حال غضب، فعل و قولی علیه دین از ما صادر می شود.

بعد حضرت فرمودند: «وَقَدْ يَنْفُخُونَ فِي غَيْرِ حَالِ الْغَضَبِ بِمَا يُهْلِكُونَ بِهِ»؛ گاهی انسان در حال غضب هم نیست که باز هم در او می دمند و او را هلاک می کنند. نفخ شیطان چیست؟ فرمودند: «أَتَذَرُونَ مَا أَشَدُّ مَا يَنْفُخُونَ»؛ [آیا می دانید] بدترین چیزی که در دل انسان نفخ می کنند چیست؟ در حال غضب هم نیست! ولی ببینید چه می کنند: «وَهُوَ مَا يَنْفُخُونَ بِأَن يُوهِمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَاضِلٌ

عَلَيْنَا أَوْ عَدْلٌ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ این تعبیر خیلی عجیب است؛ گواه صدق است و نشان می‌دهد که مال صاحبش است! حضرت می‌فرمایند: «ایهام ایجاد می‌کنند که کسی از این امت همسنگ ماست». ممکن است کسی بگوید این چه اشکالی دارد؟ همه اشکال همین جاست! در خطبه شقشقیه نهج البلاغه آمده است که وقتی آن شورا را بعد از دومی تشکیل دادند - شورای شش نفری که حضور طلحه و زبیر و عبد الرحمن در آن قطعی است - حضرت فرمودند: «فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»؛^۱ من کی با اولی قابل مقایسه بودم که حالا من را با این‌ها در یک شورا قرار داده‌اند؟! این همان نفخ شیطان است. برای حضرت امیر[ؑ] بدل درست می‌کنند؛ معاویه [با آن حالش] می‌شود عدل امیرالمؤمنین[ؑ]؛^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. «الدهر انزلنی ثم انزلنی ثم انزلنی حتی قیل معاویة و علی»؛ حدیقه

که اول مُسلم است با آن همه صفات دیگر! طلحه و زبیر
 عدل امیرالمؤمنین علیه السلام می شوند. بعد وقتی با حضرت می-
 جنگند، [شیطان نفخ می کند که] بگوید: هر دو صحابی
 بودند و اجتهاد کردند! در حالی که با امیرالمؤمنین علیه السلام
 جنگیدند!! این نفخ شیطان است که طلحه و زبیر عدل
 امیرالمؤمنین علیه السلام شوند؛ یعنی بدل سازی برای معصوم علیه السلام؛ یعنی
 جامعه دیگری درست می کند و آرام آرام دیگر ولات [را
 علم می کند]؛ بدینی به معصوم علیه السلام، پراکنده کردن از معصوم علیه السلام و
 از جبهه معصوم علیه السلام [و در نهایت] بدل سازی برای معصوم علیه السلام
 [نفخ شیطان است].

۱. رجوع شود به ابواب فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از جمله: بحار الانوار،
 ج ۳۵، ص ۱۸۳، «أبواب الآيات النازلة في شأنه عليه السلام الدالة على فضله و
 إمامته».

۳-۳. تفسیر نفث به القاء نسخه شفا بخش غیر از التجاء

به معصومین علیهم السلام

«وَأَمَّا نَفَثَاتُهُ فَإِنَّهُ يَرِي أَحَدَكُمْ أَنَّ شَيْئاً بَعْدَ الْقُرْآنِ أَشْفَى لَهُ مِنْ ذِكْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا»؛ کسی که فکر کند بعد از قرآن، برای رفع اشکالات و عیوب و بیماری‌های فردی و جمعی، چیزی بالاتر از صلوات بر ما هست، به نفثات شیطان مبتلاست. صلوات یعنی به پیامبر صلی الله علیه و آله روی آوردن، تواضع کردن، خشوع کردن، از حضرت گرفتن؛ یعنی همه مشکلات فردی و جمعی، و روحی و ظاهری و باطنی ما، با رفتن به در خانه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و قرآن و اهل بیت علیهم السلام حل می‌شود. اگر آدم خیال کند این عدل دارد و برای رفع مشکلات می‌توان سراغ فلان فیلسوف مادی و دیگران رفت، این نفثات شیطان است.

این روایت را خواندم تا ببینید سطح سوره، چه سطحی است؛ البته هنوز هم روایات باقی است.



گفتار چهارم

شرح روایات پیرامون همزوملز

(ادلہ رویکرد دوم)

۱. تقابل دوجبه حامدین و هامزین بامحوریت

پرچم داران جبهه حق و باطل

عرض کردیم این سوره ناظر به جمعیتی است که کارشان همز و لمز است: اولاً [صفت همز و لمز] ملکه آنهاست؛ ثانیاً، هم کثیراً همز و لمز می کنند و هم ظاهراً همز و لمزهای بزرگ می کنند. خدای متعال هم از جهنمی با تصویری خاص خبر داده که این ها در آن جهنم به عذاب مبتلا هستند. اشاره شد که شاید اساس این همز و لمز، نسبت به خدای متعال و اولیای معصوم^{علیهم السلام} باشد. همز و لمز، نقطه مقابل حمد خدای متعال و حسن ظن به خدای متعال و صلوات بر اولیای خداست.

اولین کسی که اهل حمد بر خدای متعال است، خود نبی اکرم^ص هستند و همه جبهه حامدین، حول نبی اکرم^ص جمع می شوند. روز قیامت لوای حمد در دست نبی اکرم^ص و امیرالمؤمنین^ع است (در روایت دیده‌اید)^۱؛ معنایش همین است؛ یعنی عده‌ای حامد خدای متعال هستند و خدا را خوب و زیبا می بینند. به عکس، عده‌ای هم به خدای متعال سوءظن دارند. بهشتی‌ها این طرف هستند، جهنمی‌ها آن طرف. راه بهشت، حمد است و راه جهنم، راه سوءظن و بدبینی و بدگمانی به خداست و وقتی آدم به خدا بدگمان

۱. این مطلب در روایات متعددی آمده از جمله: «حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعَنَّأً عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا جَمَعَ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَدَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ وَهُوَ وَافٍ لِي بِهِ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِي مِنْبَرٌ لَهُ أَلْفُ دَرَجَةٍ لَا كَمَرَأَتِيكُمْ فَأَصْعَدُ حَتَّى أَعْلُو فَوْقَهُ فَيَأْتِينِي جِبْرِيلُ بِلَوَاءِ الْحَمْدِ فَيَضَعُهُ فِي يَدِي وَ يَقُولُ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي وَعَدَكَ اللَّهُ [تَعَالَى] فَأَقُولُ لِعَلِّيَّ أَصْعَدُ فَيَكُونُ أَسْفَلَ مِنِّي بِدَرَجَةٍ فَأَضَعُ لَوَاءَ الْحَمْدِ فِي يَدِهِ ...»؛ تفسیر الفرات الکوفی، ص ۴۳۷.

شد، به دیگران تکیه می‌کند. اولین کسی که حسن‌ظن دارد و حامد است، نبی اکرم ﷺ است؛ لوای حمد در دست ایشان و امیرالمؤمنین ﷺ است. در آن طرف هم دشمنان نبی اکرم ﷺ، از دشمنان جنّی - که ابلیس است - و شیاطین انسی، هامزین هستند و جهنمی‌ها هم در طرف آنها هستند. این طرف نبی - اکرم ﷺ حسن‌ظن به خدا را در عالم ایجاد می‌کند و زیبایی‌ها و جلال و جمال حق را به تصویر می‌کشد و ما را به توحید دعوت می‌کند. آن طرف هم سوءظن و إعراض از حضرت حق و شرک و ... ؛ آن‌هایی که این کار را می‌کنند، بتکده‌هایی برای خود دارند، امکاناتی را فراهم کرده‌اند و با آن به جنگ خدای متعال می‌روند. شیطان هم با تکیه به عبادات و ریاضات و توانایی‌هایی که از خود خدای متعال بود، به جنگ [خدای متعال] رفت و باب عداوت را باز کرد. این، شاید اجمال مسئله بود.

۲. القاء عدوت، بدل لای و اراء نسخه شفا بخش، اقدام شیطان در تقابل با جبهه حامدین

وارد روایاتی شدیم که این همز و لمز را توضیح می دهد
[با این بیان] که شیطان اولین هماز است، خودش گرفتار
است و می خواهد ما را هم به همز و لمز مبتلا کند.
روایتی را که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام
آمده است^۱ خواندیم؛ از وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده
که فرمودند: «به خدای متعال پناه ببرید تا از همزات و
نفخات و نفثات شیطان، به شما پناه بدهد»؛ بعد فرمودند
همزات شیطان این است که در شما نسبت به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و
اهل بیتشان علیهم السلام غضب ایجاد کند؛ او در انسان دشمنی ایجاد
می کند؛ [طوری که] آدم وارد صف دشمنان می شود.
حضرت بعد توضیح دادند که ابلیس اگر نتواند [در دل

آدم] نسبت به خود من هم دشمنی ایجاد کند، نسبت به دوستان من دشمنی و بدبینی و بدگمانی و نفرت ایجاد می‌کند و از آن طرف هم دوستی دشمنان من را در شما ایجاد می‌کند؛ شما را به دشمنان خوشبین می‌کند و به دوستان بدبین.

اما نفخات شیطان این است که برای نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ بدل‌سازی می‌کند؛ برای امام ﷺ بدل می‌سازد؛ تکیه‌گاه آدم را عوض می‌کند. [اول] در انسان نفرت ایجاد می‌کند و بعد تکیه‌گاه انسان را از امام ﷺ به دیگران منتقل می‌کند. بدل-ساختن برای نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ خیلی نکته مهمی است. یکی از کارهای دستگاه شیطان همین است؛ مقابل انبیاء ﷺ دستگاه می‌سازد. بدل‌سازی خیلی مهم است! یکی از ارکان تصرفات جنود شیطان، بدل‌سازی برای اولیای خداست. مقابل امیرالمؤمنین ﷺ این قدر آدم درست می‌کند که [بگویند] این یکی و آن‌ها هم یکی! تکیه‌گاه‌های متعدد! [نتیجه‌اش] می‌شود صراط‌های مستقیم! درحالی که «عَلَيْ هُوَ الصِّرَاطُ

المُسْتَقِيم»؛^۱ در حالی که «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ».^۲ [پس نفخاتش این است که] دستگاه درست می‌کند. نفت شیطان این است که در مقابل نسخه نبی اکرم ﷺ برایتان نسخه می‌پیچد. نسخه شفای بشر از همه بیماری‌ها و دردها در دست نبی اکرم ﷺ است؛ با صلوات بر نبی اکرم ﷺ، با تواضع و خشوع و طی کردن راه صلوات، [همه دردها دوا می‌شود]. عرض کردم که صلوات در ادامه می‌شود همه دین؛ همه دین داری صلوات بر نبی اکرم ﷺ و تواضع در مقابل نبی اکرم ﷺ است. کسی که دستورات نبی اکرم ﷺ را عمل می‌کند،

۱. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى... وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ إِنَّكَ لَتَأْمُرُ بَوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ تَدْعُو إِلَيْهَا وَ عَلِيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۷ و ۷۸.

۲. قَالَ النَّبِيُّ: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ؛
الفصول المختارة، ص ۲۱۱.

[درحقیقت] باطناً دارد صلوات می فرستد؛ ایشان را پیغمبر خدا می داند و راهش را راه خدا می داند. پس معنای نفث شیطان این بود که [در برابر نبی اکرم ﷺ] نسخه شفا می پیچد؛ حضرت فرمود: در دل شما این تردید را ایجاد می کند که «فَأَنْ يَرَى أَحَدُكُمْ أَنْ شَيْئاً بَعْدَ الْقُرْآنِ أَشْفَى لَهُ مِنْ ذِكْرِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَمِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا». اگر کسی برای آلام و دردهای باطنی و ظاهری جامعه و فرد، دنبال داروی شفا بخشی غیر از قرآن و اهل بیت ﷺ و توجه و تواضع در خانه آنها و از آنها گرفتن بود، به نفثات شیطان مبتلا شده است.

۳. تفسیر همزوملز در مقیاس همز اولیاء الهی و غضب مقام خلافت و پرپر تے جامعہ

روایت دیگری هم که افق سوره را معنا می کند، خدمتتان تقدیم کنم. این روایت در تأویل الآیات ذکر شده است^۱ و مرحوم مجلسی (ره) هم در بحار الانوار از همان سند نقل می کند^۲ (سند هم شاید [بتوان گفت که] سند خوبی است)؛ «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ * مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾»؛ [راوی می گوید] به امام صادق * عرض کردم: معنای این آیه شریفه چیست؟ حضرت فرمودند: «الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَ لَمَزُوهُمْ»؛ کسانی که آل محمد ﷺ را نسبت به حقشان همز و لمز کردند؛ یعنی همز

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ * مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ قَالَ الَّذِينَ هَمَزُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَ لَمَزُوهُمْ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ»؛ تأویل الآیات، ص ۸۱۹.

۲. ج ۲۴، ص ۳۰۹.

و لمز نسبت به حق اهل بیت^{علیهم السلام}؛ «وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ أَحَقَّ بِهِ مِنْهُمْ»؛ جایی نشستند که حق نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} و اهل بیت^{علیهم السلام} بود. این‌ها هم‌ازین و لم‌ازین هستند؛ یعنی هم‌ازین و لم‌ازین کم‌کم مقابل دستگاه نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} یک دستگاه ایجاد می‌کنند.

سرپرستی جامعه، حق نبی اکرم^{صلی الله علیه و آله} است؛ خلافت الله است؛ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛^۱ مقام ولایت، متعلق به خدای متعال است. اگر در مقابل آن دستگاهی درست کنند، این‌ها می‌شوند هم‌ازین و لم‌ازین. این [دستگاه‌سازی] از طریق همز و لمز اتفاق می‌افتد.

۴. ولات کفر، اس همز و لمز نسبت به

دستگاه توحید و اولیاء حق

پس افق همز و لمز چنین افقی است. عده‌ای هستند که اصل همز و لمز به آن‌ها برمی‌گردد؛ یعنی کارشان همز و لمز است؛ بدبین هستند؛ العیاذ بالله، نفرت دارند؛ هرچه را که دین آورده زشت می‌بینند، حتی صُنْع الهی را. به بیان قرآن، آن‌هایی که اهل تسبیح خدای متعال هستند، همه عالم را زیبا می‌بینند و مقام رضا پیدا می‌کنند. عده‌ای هم به عکس، نگاهشان به عالم نگاه وارونه است؛ زشت می‌بینند؛ از منظر خودشان به عالم نگاه می‌کنند. اگر آدم از منظر الهی به عالم نگاه کند، می‌فهمد همه چیز عالم سر جای خودش است. اگر از منظر معلم به کلاس نگاه کنید، همه چیز معنی دارد؛ ولی اگر از منظر خودتان نگاه کنید، احساس می‌کنید همه چیز [کلاس] مزاحم تفریح و [بازی شماس]...؛ فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ

يَسْجُدُونَ^۱؛ آن‌ها که در محضر خدا هستند و از آن منظر به عالم نگاه می‌کنند، خدا را تسبیح می‌کنند ﴿يُسَبِّحُونَهُ﴾. کسی که در محضر خدا نیست و حجاب دارد، از پایین و از افق خودش نگاه می‌کند و همه عالم را عیب می‌بیند و عیب‌ها را هم به عهده خدای متعال می‌گذارد.

بنابراین عده‌ای هستند که کارشان این [همز و لمز] است؛ آن‌ها وُلّات هستند. بعد جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی می‌کنند و در عالم بساط درست می‌کنند؛ جای نبی اکرم^ﷺ می‌نشینند، جای خلفای نبی اکرم^ﷺ می‌نشینند، بعد مقابل دستگاه حضرت برای خودشان دستگاه درست می‌کنند. [در شکل امروزی] جاهلیت مدرن را احیاء می‌کنند (حیات و ممات نبوی، حیات و ممات طیبیه است و طرف مقابلش [حیات و ممات]

جاهلی است^(۱)؛ یک تمدن جاهلی و یک جامعه جاهلی درست می‌کنند. دیگران چطور؟ دیگران گاهی وارد دستگاه همز و لمز آن‌ها می‌شوند و همان عیب‌جویی‌ها را می‌پذیرند؛ یعنی از منظر ولات و ائمه جور و امان باطل و

۱. [مضمون این روایت با تعابیر مختلفی در مجامع روایی ما آمده است، از جمله:] «قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعُمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ ...» (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹)؛ «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ» (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷)؛ «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ»؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۱۲.

اولیای طاغوت، به خدا و اولیائش نگاه می‌کنند؛ این‌ها هم به همان دستگاه مبتلا می‌شوند. البته پیدا است که به‌هیچ‌وجه ممکن نیست در شدت، در مقیاس ولات باشند؛ یعنی هیچ-وقت هیچ‌کسی نمی‌تواند در مقیاس ابلیس و دشمنان نبی-اکرم[ؐ] عداوت و دشمنی کند. قبلاً عرض کردیم که همه صفات رذیله متعلق به ابلیس و جهل است؛ وقتی دیگران از نبی‌اکرم[ؐ] تبری پیدا می‌کنند و زیر بار جهل می‌روند، ابلیس صفاتش را در آن‌ها القاء می‌کند. همین‌طور که اصل خوبی‌ها متعلق به نبی‌اکرم[ؐ] است، اصل جنود جهل هم متعلق به جهل و ابلیس و دشمن نبی‌اکرم[ؐ] است. بهر حال، دیگران هم اگر آن همز و لمز را قبول کردند، جزو آن جبهه می‌شوند. آن وقت همه موانع و حدود آن محدودیت‌ها، این‌ها را هم می‌گیرد؛ البته به اندازه خودشان. جهنم درکات دارد؛ درکات جهنم که یکسان نیست، کما اینکه بهشت هم درجات دارد. عده‌ای اهل طاغوت‌اند و در درکات [پایین] جهنم‌اند و عده‌ای در مراتب بالاتر جهنم هستند.

۵. تفکیک جبهه هامزین از مؤمنین مبتلا به

همز

عده‌ای دیگر هم هستند که گرفتار همز و لمز می‌شوند؛ همّاز و لمّاز نشده‌اند، ولی یک جایی با آن‌ها همراهی کرده‌اند. همیشه هر گناه اخلاقی، اعتقادی و عملی‌ای که اتفاق می‌افتد، ریشه در جبهه همز و لمز دارد. آن جبهه هستند که دین را بد می‌دانند و ضدّ دین را در عمل و فکر و اخلاق اشاعه می‌دهند؛ ابلیس است [که چنین می‌کند]. منتهی مؤمنی هم مبتلا می‌شود. آن‌ها که مبتلا و گرفتار شدند ولی موحدند و خدا و انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام را قبول دارند، نجات پیدا می‌کنند. آن جهنم در بسته ﴿مُؤَصَّدَةٌ﴾ مال این‌ها نیست.

روایت بعدی که تقدیم می‌کنم در مجمع‌البیان مرحوم طبرسی (ره) آمده که ایشان آن را از عیاشی (ره) نقل کرده‌اند: «عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام؛ از حمران

۱. «رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ النُّعْمَانَ الْأَحْوَلِ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ الْكُفَّارَ وَالْمُشْرِكِينَ يُعِيرُونَ أَهْلَ

بن اعین از امام باقر^ع (ظاهراً سند حدیث هم خوب است).
 «قَالَ إِنَّ الْكُفَّارَ وَالْمُشْرِكِينَ يُعَيَّرُونَ أَهْلَ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ»؛
 کفار و مشرکین، اهل توحید را در جهنم سرزنش می کنند؛
 «وَيَقُولُونَ مَا نَرَى تَوْحِيدَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ شَيْئاً»؛ شما که
 می گفتید «خدا» و همه چیز را به خدا نسبت می دادید و به
 حضرت حق خوش بین بودید؟! این خوش بینی چه فایده ای
 داشت؟! ما بدبین و کافر و مشرک بودیم، شما خوش بین های
 خدا، اینجا چه می کنید؟! «وَمَا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ إِلَّا سَوَاءٌ»؛
 می بینید پایان کار ما و شما یکی شد؟! [امام] فرمود: «فَيَأْنَفُ
 لَهُمُ الرَّبُّ تَعَالَى»؛ خدای متعال به نفع این ها به میدان می آید؛

←

التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ وَ يَقُولُونَ مَا نَرَى تَوْحِيدَكُمْ أَغْنَى عَنْكُمْ شَيْئاً وَ مَا
 نَحْنُ وَ أَنْتُمْ إِلَّا سَوَاءٌ قَالَ فَيَأْنَفُ لَهُمُ الرَّبُّ تَعَالَى فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ
 اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّبِيِّينَ اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ
 شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ يَقُولُ اللَّهُ
 أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ أَخْرِجُوا بِرَحْمَتِي [فَيَخْرُجُونَ] كَمَا يَخْرُجُ الْفَرَّاشُ
 قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^ع ثُمَّ مَدَّتِ الْعُمْدُ وَ أَوْصَدَتْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ وَ
 اللَّهُ الْخُلُودُ»؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۹.

«فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ اشْفَعُوا»؛ به ملائکه اجازه می دهد که دستگیری کنند؛ «فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ از کسانی که خدا اجازه داده، دستگیری می کنند؛ «ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّبِيِّينَ اشْفَعُوا فَيَشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ یعنی آن ها هم تعداد کثیری را دستگیری می کنند. [بعد هم نوبت به شفاعت مؤمنین می رسد]. وقتی دستگیری هایشان را کردند و هرکسی که ملائکه و انبیاء علیهم السلام [و مؤمنان] دستگیری کردند - که محور شفاعت هم نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند - از جهنم بیرون آمد، خدای متعال [به آن اهل توحید که هنوز باقی مانده اند] می فرماید: «أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اخْرُجُوا بِرَحْمَتِي»؛ همه بیرون بروید. «فَيَخْرُجُونَ كَمَا يَخْرُجُ الْفَرَّاشُ»؛ آن ها مثل پرنده ها از جهنم بیرون می روند. «ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ثُمَّ مَدَّتِ الْعُمْدُ»؛ آن وقت ستون ها برپا می شود و اینجاست که خیمه جهنم درست می شود؛ «وَأَوْصِدَتْ عَلَيْهِمْ»؛ درها برایشان بسته می شود؛ «وَكَانَ وَاللَّهُ الْخَلُودُ».

پس اهل خلود آن هایی هستند که اهل دشمنی و بدبینی هستند و در جهنم هم که رفتند، به جای اینکه توبه کنند،

مؤمنین را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: «ببینید ما و شما یکی هستیم»؛ یعنی آنجا هم رو به خدا بر نمی‌گردند. در جهنم افتادی، راه خودت را پیدا کن! چرا سرزنش می‌کنی؟! خدای متعال هم به‌رغم آن‌ها به میدان می‌آید؛ هرچه را که انبیاء علیهم‌السلام و ملائکه [و مؤمنان] شفاعت نکنند، خودش دستگیری می‌کند و با رحمت خود از جهنم بیرون می‌برد. بعد خیمه جهنم و عمودهای آتش برپا می‌شود و درهای جهنم بسته می‌شود؛ این، مقام خلود است. مقام خلود متعلق به معاندین است؛ پس بعید نیست بر اساس این روایات، آن مجازاتی که در این سوره گفته شده، متعلق به آن دسته باشد.

۶. حقارت جبهه‌های مزین در دستگاه حضرت حق

یک نکته پایانی هم بگوییم؛ این دستگاه همز و لمزی که شیطان درست می‌کند، به نظر خودش خیلی دستگاه بزرگی است. قرآن هم گاهی برای اینکه به ما نشان دهد باید از این دستگاه به خدا پناه بُرد و نجات از آن و مقابله با آن از وسع ما بیرون است، وسعتش را برای ما ترسیم

می‌کند. ولی گاهی هم خدای متعال همه این دستگاه را با تعبیر دیگری - به تعبیر من با نگاه الهی به عالم یا نگاهی از بالا و نگاهی که حضرت حق به عالم دارد - نشان می‌دهد که در برابر دستگاه خدا هیچ چیزی به حساب نمی‌آید. گاهی می‌فرماید: «آن‌هایی که به غیر خدا تکیه می‌کنند، مثل عنکبوت هستند که برای خود لانه‌ای درست کرده که تار و پود هم دارد و خیال می‌کند خیلی دستگاه عظیمی است! ولی همه‌اش یک تار عنکبوت است؛ ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾.^۱ گاهی تعبیر این است: همه تلاش کسانی که علیه دستگاه حق حرکت می‌کنند، مانند یک بازدم است و می‌خواهند با آن، نور خدا را خاموش کنند. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.^۲ خدای متعال هم اراده‌اش به این تعلق گرفت که این چراغ، نه تنها خاموش نشود بلکه به تمام برسد - که این نور با ظهور حضرت، به تمام

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۱.

۲. سوره صف، آیه ۸.

می‌رسد. گاهی تعبیر این است: همه دستگاه این‌ها در مقابل آن حقیقتی که در عالم جاری است، مثل کف روی آب است؛^۱ مثل تلایی که آب می‌کند و کفی روی آن می‌آید، بعد زرگر آن کف‌ها را دور می‌ریزد و طلا خالص می‌شود؛ این، ناخالصی است و کنار می‌رود.

خدای متعال [در این سوره مبارکه] با یک نگاه فرانگرانه - این تعبیر کوچک از من است - می‌فرماید همه این دستگاه همز و لمز با این وسعت، به همراه تکیه‌گاش که امکانات مادی است، ﴿لَيَنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ﴾؛ خودشان و اتکانشان با هم [در حطمه انداخته می‌شوند]. بعد هم [در وصفش می‌فرماید:] ستون‌های برافراشته و جهنم در بسته؛ هیچ خروجی از آن نیست (که در جلسات گذشته مقداری توضیحش را تقدیم کردم).

۱. ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۷.

خلاصه، دستگاه شیطان همز و لمزی دارد که عرض کردم اعم از همز و لمز با حالت و قول و فعل و نگاه و عمل است و تمدن می‌سازد؛ اصلاً کار این تمدن، همز و لمز است؛ دین را تحقیر می‌کند. اگر کسی به همز و لمز آنها مبتلا شد و زیبایی‌شناسی‌اش تغییر کرد، گرفتار است؛ اما اگر زیبایی‌شناسی‌اش تغییر نکرده و دستگاه خدا و انبیاء علیهم‌السلام را خوب می‌داند و دستگاه شیاطین را بد، ولی گرفتار وسوسه شده و شیطان او را آلوده کرده، خدای متعال با شفاعت خود و از طریق انبیاء علیهم‌السلام و ملائکه - که محور شفاعت، وجود مقدس نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتشان علیهم‌السلام هستند - [او را] نجات می‌دهد و دستگیری می‌کند و وارد وادی طهارت و نور و توحید و رحمت می‌شود.